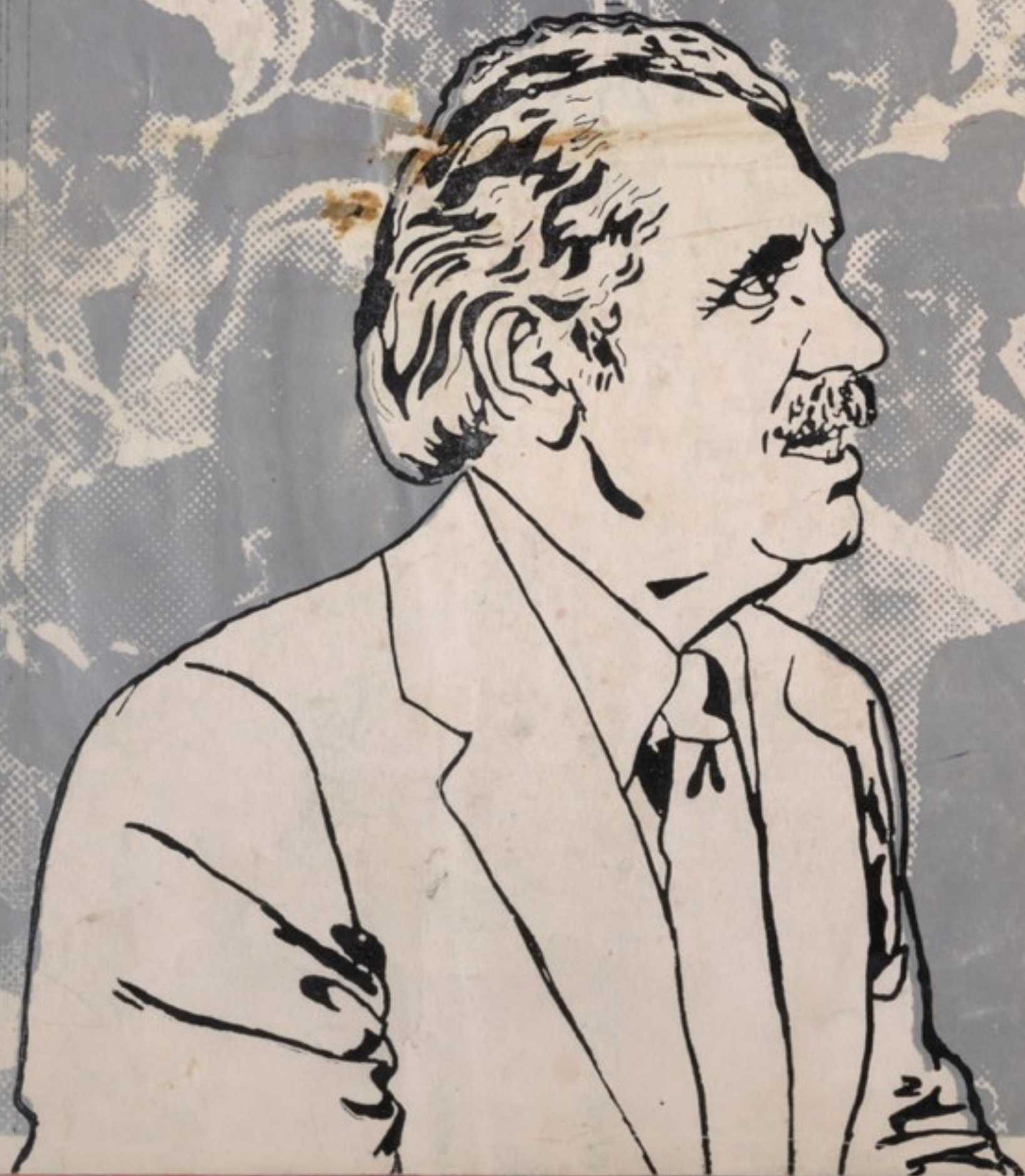


Farhang-i khalq. Kabul
No.1, Qaws 1357
(November 1978)

Nov - Dec 1978

فرهنگ خلاق





ملی سرود

کرم نشد لاگرم شد
ته ای مقدس لمره
ای د آزادی لمره
ای د نیکم غی لمره

پی کوه د بوی لمره
هم در سنایی لمره
پاکه د ورویری لمره

مویز په توفان نوکی
هم د توروش پیو لمره
سره د سرپانزی لمره

اوس د کارگرانو دی
اوس د بنزگرانو دی
وارد مزدورانو دی

د انقلابی وطن
دغه د نر مومیرات
پوشو دستم دیر

سوله او ورویری غواپو
پراخه آزادی غواپو
کور غواپو د کالی غواپو

مویز په نپوال سوکی
مویز نریا ایریستونکوته
مویز ورته دودی غواپو

Microfilm (۱)

2011/58556

Library of Congress



2011

313312

خطوط روشن دانسک و طایف انصاف دولتیه در مسکن
باز سیر بر خلق انجمنان بود که در دست امیر کبیر است
زبان خلق و تقویت کیم در سنگ خلق است کیم در دست
انکار کیم در دست امیر کبیر است کیم در دست امیر کبیر

چاپ و نشر درین مابعد و بعد از سبب و کلامش بنده با کمال
تر کیم در دست امیر کبیر است کیم در دست امیر کبیر
سازمانهای کیم در دست امیر کبیر است کیم در دست امیر کبیر
دو ما فرهنگ خلق که اینک در دست امیر کبیر است کیم در دست امیر کبیر
دین نیست است

امید داریم با یاد قشر و شکر کیم در دست امیر کبیر است کیم در دست امیر کبیر
خیر راه مجله فرهنگ خلق را در خلق و کیم در دست امیر کبیر است کیم در دست امیر کبیر
کیم در دست امیر کبیر است کیم در دست امیر کبیر است کیم در دست امیر کبیر
لها سازیم

در راه خطوط است کیم در دست امیر کبیر

فرهنگ خلق

درین شماره:

صفحه	موضوع
۷-۵	پیام وزیر اطلاعات و کلتور سر مقاله عظیم لمر
۹-۸	دخلكو فرهنگ او په دی امین افغانپور
۱۱-۱۰	خلق بدون فرهنگ وجود نداد لطیف ناظمی
۱۳	کار پوهه دوکتور زیار
۱۳	لغات عامیانه دری در معیار جمالی آصف فکرت
۱۵-۱۴	پسوند ها ... ش.ش
۱۷-۱۶	منجیله کریم میثاق
۱۹-۱۸	ادب عامیانه در کلاستان بیتا ب عبدالله بختانی خد متگار
۲۳-۲۰	بزرگه ناوی ۴،ج
۲۵-۲۴	راه ما در فرهنگ خلق پرفریاد
۲۷-۲۶	ازویک خلق ۴.رامنا
۲۸	آرایش فرید یونس
۲۹	سپند ولی محمد رخشانی
۳۳-۳۲	فرهنگ خلق بلوچ عبدالحی ورشان
۳۶-۳۴	مثلهای از ادبیات شفاهی نورستان حناء زینت نو عروسان
۳۹-۳۷	حناء زینت نو عروسان آرت بار او برکت بار
۴۰	آرت بار او برکت بار دلو یدینخو قبیلو.....
۴۳-۴۲	دلو یدینخو قبیلو..... گمان ندافی یاوسيله حاجی پخته
۴۵-۴۴	گمان ندافی یاوسيله حاجی پخته رکبشا بندهن
۴۷-۴۶	رکبشا بندهن بات خواب
۴۸	بات خواب خشو
۵۰-۴۹	خشو یکبارجستی ملخک
۵۳-۵۱	یکبارجستی ملخک ضرب المثل های خلقی

مدیر مسؤول:

عظیم «لمر»

مهیتم:

زهرة چوپان

عضو مسلكی: ترینا (عزیز)

طرح روی جلد از

مرزبان

شیر شرار

عکاسهای متن از:

ابراهیم دها

د(خلقى فرهنگ آمریت) دبانكى حساب لمر په مرکز اوولایا تو کی

۶۰۰۱ دگپون بیه دمجلسی په اداره کبشی هم اخیستله کیری .

دگپون بیه

په هر کزکی کلنی اشتراک ۶۰ افغانی

په ولایاتوکی کلنی اشتراک ۷۰ افغانی

په خارج کی کلنی اشتراک ۶۰ دالسر

د یوی گنی بیه ۱۰ افغانی

آدرس:

داطلاعاتو او کلتور وزارت

د(خلقى فرهنگ آمریت)

دخلقو فرهنگ مجله دمسؤول مدیر

تيلفون لمر ۲۰۴۱۵

29 MAR 2005

سفر هنگ شگونا خلق

همراه با سیر در ننگ ناپذیر هستی مادی انسان روند هوای پر جوش و خروش تفکر و اندیشه نیز سنگلاخ دشوار گذار زمانه‌ها را در نو ر دیده است. از بیچ و خم‌های خرافات از معبرهای تنگ و تاریک و مبهم و از سد شواری‌های گذرگاه سینه خیز و کند و گاه تو فنده و جو شان به جلو خزیده است.

مجموعه دست آورد های انسان مجموعه سیلاب خروشان ذوق و اندیشه انسانی همه فر هنگ انسانی بی است که ره آورد هزاران سال سفر پایان ناپذیر زندگی جستجو گر انسان در جاده زندگی است.

ولی سیر فر هنگ انسانی نیز در فرا راه تکامل و پیشروی خویش جامعه طبقاتی را در قبال خویش یافت و این دشواری‌های عظیم سرعت آنرا کند نمود و ناگزیر فر هنگ نیز بگونه‌ی تقسیم شد.

فر هنگ طبقات حاکم به میان آمد که بنا بر حاکمیت و تسلط اقتصادی و سیاسی شان آنرا برای بقای خویش بر توده های مردم تحمیل نموده اند و دیگری فرهنگ ساده و روشن و صریح توده های مردم به میان آمد که در روند بر تلاش کار و پیکار شان و سرشار از درد ها و نیا زها و رنج ها و امیدهای شان بود. وظایف مشترک انقلابی در پهلوی دگرگونی نهاد های مادی جامعه به ما حکم میکنند که بی امان علیه فر هنگ منحط طبقات ستمگر جامعه به متمیز خیزیم و فر هنگ توده های مردم، دردها و امیدهای مردم را که از درونمایه غنی و پویا سرشار است غنی تر سازیم و مشابه سلاح برائی در مبارزه علیه فر هنگ پوسیده طبقات ستمگر پیکار گیریم.

RESEARCH CENTER
29 MAR 2005

با درک همین منظور وزارت اطلاعات و کلتور جمهوری دموکراتیک افغانستان تصمیم گرفت دست به نشر مجله بزند که بیانگر فرهنگ اقوام و ملیت های این سرزمین باشد. فرهنگ خاق کشور را انعکاس دهد ترانه ها، افسانه ها، چیستان ها، ضرب المثله و عنعنات های را که از درد ها و محرومیت ها و امید های توده های میلیونی وطنمان حکایت میکنند بزبان های خودشان برای شان برساند.

دولت های ارتجاعی پیشین بطور نمایشی مجله را تحت عنوان لولکلور نشر میکرد که در آن به اصطلاح فرهنگ مردم را میخواندند منعکس نمایند که محتوای اغلب مضامین آن عبارت بود از مطالب منحط و فرمایشی و بجای تکیه بروی ابعاد پیشرونده و خلاق اصیل و انقلابی ادبیات و فرهنگ خلق عموماً جهات تاریک ارتجاعی و یاس آور را برجسته میساخت پیر و زنی انقلاب نجات بخش ثور آفتاب تابانی بود که در پرتو آن جوانان های فرهنگ خلق کشور شگوفان میشود و شاخ های توانای درخت تناور فرهنگ آینده خلق از این جوانانها تکامل خواهد کرد.

وزارت اطلاعات و کلتور با اساس دساتیر رهبر انقلابی و هنر دوست باو مشی جمهوری دموکراتیک افغانستان در پهلوی نشرات بزبان های خلق کشور دست بنشر مجله فرهنگ خلق زد که با زتاب فرهنگ پر محتوا و بارور و با لنده تمامی اقوام و ملیت های برادران افغانستان باشد.

چنانچه نور محمد تره کسی منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان در بیانیه رادیویی شام ۱۹ ثور خطوط اساسی و ظریف انقلابی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان چنین فرمودند:

« ایجاد یک سیستم مترقی فرهنگ ملی و درگام اول تا مین شرایط لازم برای تکامل هنر و ادبیات، تعلیمات و نشرات بزبان های مادری اقوام و ملیت های ساکن افغانستان » با در نظر داشت محتوی انقلابی و مترقی فوق رسالت همه آنها نیکه بخاطر شگوفانی فرهنگ کهن این کشور علاقه منداند در جریان این مسوولیت بزرگ باید بفرهنگ خلقی یعنی فرهنگ عامیانه جهات انسانی آنرا برگزینند رشدش دهند ثمر بخش ترش نمایند و پهلو های غیر انسانی ضد خلقی و خرابی را سره نمایند و از چاپ و گسترش و بخشش باز دارند.

اساساً فرهنگ تابع شرایط اقتصادی و سیاسی است باین معنی که یک فرهنگ معین انعکاسی از نظام اقتصادی و سیاسی جامعه معین است این اقتصاد یک جامعه است که فرهنگ آنرا تعیین میکند لذا فرهنگ ملی کشور ما از اقتصاد و سیاست کشور ما جدا بوده نمیتواند فرهنگ افغانستان فرهنگی که جمهوری دموکراتیک افغانستان در شرایط جنبش دموکراتیک و ملی توأم با سیاست ملی، دموکراسی ملی و اقتصاد ملی میخواند عبارت از فرهنگ ملی دموکراتیک و مترقی و خلقی ضد امپریالیستی و فئودالی است.

جمهوری دموکراتیک افغانستان طی انقلاب دموکراتیک و ملی بطور کلی فرهنگ نوین و مترقی جهان را جذب و آنرا از لحاظ ماهوی ماده خوراک فرهنگ خود میسازد. این فرهنگ جدید که بر بنای چنین تر

کیمی بود میاید همانا فرهنگی نوین و مترقی و خلقی افغانستان است که بشکل ملی محتوی دموکراتیک و جوهر خلقی و علمی و مترقی را در خود ترکیب خواهد کرد که این فرهنگ جدید با هر گونه خرافات و تفکر فیودالی و بورژوازی وابسته به استعمار و امپریالیزم تضاد کامل دارد و با عمل و زندگی توده های مردم کشور مطابقت مینماید و در خدمت خلق قرار میگیرد.

بنابر این وظیفه عناصر ترقی خواه و وطن پرست است که با ماهیت نهضت فرهنگی دموکراتیک ملی را که تازه دولت انقلابی بر راه انداخته است آگاهی یابند و تکاملش دهند.

ترقی فرهنگ ملی و دموکراتیک و خلقی در جریان جنبش سوسیالیستی و نهضت عظیم و مترقی تر فرهنگ خواهد شد و در نتیجه بنا بر ماهیت مترقی و نوین خویش تاثير متقابل بالایی نهضت وارد خواهد کرد.

در این مرحله است که ایجاد جمیع شرایط لازم باید یالوژیک و فرهنگی برای پیر و زنی جنبش دموکراتیک و ملی منجبت یک مرحله گذار به جامعه ای که اثری استثمار فرد از فرد در آن موجود نیست تامین میگردد.

رشدنیر و های مولده ایجاد صنایع ملی، اصلاحات اساسی ارضی افزایش فعالیت اقتصادی سیاسی زحمتکشان استقرار دموکراسی و گسترش دموکراتیک و مترقی تا حد و دزبادی وابسته به ارتقاء سطح فرهنگ نوین ملی و مترقی علمی و مشی اساسی و عمده در تکامل فرهنگ و ادبیات و هنر در درون جنبش دموکراتیک و ملی عبارت خواهد بود از تقویه و توسعه و پیوند با زندگی توده های خلق افغانستان و دادن انعکاس حقیقی ظلم و ستم، استثمار و بیدادگری طبقات حاکم و ارتجاع و امپریالیزم بالایی خلق کشور در گذشته.

با ذکر مطالب فوق دولت انقلابی به رهبری فرزند صدیق خلق نور محمد تره کی در تمام ساحات اقتصادی سیاسی و فرهنگی در نظر دارد تحولات بنیادی و عمیق را به وجود آورد و جامعه شگوفان با فرهنگ انقلابی که خواست منطقی مردم و زمانه است بنیان گذاری شود. مجله فرهنگ خلق با در نظر داشت محتوی انقلابی فرهنگ باستان کشور و جهت دادن آن بسوی روشنائی های هر چه بیشتر به نشرات خویش آغاز می نماید.

امید و اریم مجله بتواند حلقه وصل زنجیر های همبستگی و فرهنگی خلق کشور و بیانگر بلیغ فرهنگ و وطن محبوب ما افغانستان باشد.

عظیم « لمر »

د خلكو فرهنگ او پيدې برخه كې

د خلكو درنښتيزو بچيانو تاريخي رسالت

د پيچي دهنرخوارونكي كهول له
 باچهي او باداري نه نيمه پيري و اوښته
 خوز سوړ د خلكو د فرهنگ د ژوندي
 كولو، او خلولو په لار كې يې يو
 صادقانه او اساسي گام هم پورته كړه
 د دغه هنرخوارونكي او فرهنگ
 وژونكي كهول شعار داو چې د خلكو
 له خوا په هستولو شويو هنري او
 فرهنگي پديدو باندې سنايي ووهي،
 هغه سوك كاندې او خدييال يې ونه ساتي
 ياديري سې چه د هيواد له شمال
 څخه يو هنرمند راغلي و او عهد ظاهر شاه
 ته يوقلمې او په لاس ليكل شوي قرآن
 كريم هده په كړي و او دهغه سمه
 داوه چې دغه گواكي هنر دوست او
 هنر پالونكي (۱) باچاه يې د دغه هنري
 او مقدم كار درناوي و كړي او دمنې
 لاس به يې راو كاږي . خو نه يواځې
 داچې محمد ظاهر د لاس يې راونه كښ
 او څه تقديري يې نكړ او د هغه كاري يې
 ونه نماښته، بلكه د هغه هنري سوغات
 يې تر بينه قبضه كړ او بير ته يې
 ورنكړ، بيا يې هم چې دغه سپيڅلي
 سوغات د عهد ظاهر له خوا په
 كرم بهرني سوداگرو سوزيم باندي
 پلورل شوي وي او پيسې يې په خپلو
 د پرو حقيرانه او شر سونكو عيا شيو
 باندې لگولي وي .
 هو كي، داد پيچي د غدارې او لوټ
 ساري كورني د هنر پالنې (!) يوه كوچنې
 څڼه او نمونه وه .
 آياز سوړ خلكو فرهنگ نه درلود
 او نه يې لري ؟ آياز سوړ خلك له خپل

ادب او هنر سره بې علاقی و واو د هنر او ادب دهستولو و من او توان بی نه درلود ؟

نه هیڅکله داسی نهو ، زموږ خلکو ته اصلاً د تبارز او په فرهنگي او هنري لحاظ د غوریدو او تولیدو مجال او فرصت نهو حاصل .

په افغانستان کې د نادر د غدار کهول او د هغوی د تالی خټو نه دورانو موجودیت او بیا په تیره د توری اړتیا ترک تازی زموږ خلکو ته داسکانه نه ورکاوه چی آزاده اند پښنه ولری او په هستوونکی هنری او ادبی کار لاس پوری کړی .

زموږ د هیواد غر و نو او رغونو هسکو او تپتو ، کلیو او بانډو ډېر محلی سندر غازی ، رنځورگران ، لیکوالان ، شاعران ، د لاسی صنایعو هنرمندان ، او داسی نور لرلی دی خو له هغوی ژو ندلکه د شمعو په خیر سوزیدلی او ویلی شوی دی . هغوی د غر و نو او د د پتوود خود رویه کلانو په خیر تو کیدلی او بیرته رږیدلی دي . هیچاندي هغولی ، هیچا سرسته نده ورسره کړی او هیچای د هنر قدر ندی کړی .

د ادی او من چی د ثور ډېر تمین انقلاب په سبا وون کې د خلکو رښتینو زامنو د وطن چاری په لاس کې نیولی دي ، لگیا دی داسی اسکانا ت زموږ

د خلکو د فرهنگ د ژوندی کولو لپاره پاتی چی و کول شی د خلکو شفا هی او لیکلی ادب او د خلکو هنرو نه په رښتینی توگه او د پیریو پیریو دنسلونو د کار د ارسغانو په توگه خوندی کړی او اولسی فرهنگ ته د جولان او پرواز مجال ورکړی .

وروسته د ثور ترستر انقلاب چی د همدغوساده خلکو په ملاتړ ، د افغانستان د خلکو د دموکراتیک گوند په مشرۍ او د خلکو د رښتینی زوی زموږ د گوند دستر مشر نور محمد تره کی په لاریو دنه او د خلکو دوسمه والو فوځو نو په وسیله سر ته و رسید ، د اطلاعاتو او کلتور وزارت هغه پخوانی او عوام غولونکی او تپ پرخای دریدلی تش په نامه اداره چی (فلکلور او ادب) نومیدله دهغه له پخوانی رکود څخه راوو یستله او د خلقی فرهنگ د اداری نوم بی ورکړ او هغه بی لازیمه پراخه کړه او پخوانی مجاله بی د خلکو د فرهنگ په نامه خپره کړه . سر بیره پدی بی د پخوانی ډولکلور او ادب تشکیل پراخ کړ او د هیواد د د ټولو ملیتو نو او قومونو د ژبو او فرهنگونو په یوه شان د غوریدو او تولیدو لپاره بی بیا بیلې څانگی لکه د پښتو فرهنگ ،

د ری فرهنگ ، ازبکی فرهنگ ، ترکمنی فرهنگ ، بلوخی فرهنگ نورستانی او پشه یی فرهنگ ، منج ته راوستلی .

ددې موضوع په کتنه چی په وانیو غدارو حکومتونو چی شعاری : بی اتفاقی و اچوه او حکومت و کړه او زموږ په هیواد کې مذهبی او ملی اقلیتو نه له خپلو حقو قو څخه بی برخي ساتلی و . د مثال توگه نه په افغانستان کې زموږ میشته هندوانو ورو نو پخو بند و اصلاً نه اخبار درلود ، نه بی مجله لرله او نه دخپل فرهنگ د حلولو حق . او دادی د خلقی فرهنگ د آمریت په تشکیل کې د لومړی محل لپاره داوردو څانگه جوړه شوی چی کار بی زموږ د هیواد د هند وانو ورو نو په فرهنگ باندې له خیر نه ډکه او دقیقه خیر نه او خپرونه تشکیلوی .

دادی پدی توگه په سوږ د انقلاب ډېری په شرایطو کې د دې جوگه شو چی خپلی هغه درندی او مسترې وظیفی سر ته ورسو چی موږ ته راهه غاړه دي .

او موږ د اهیله لرلی شو چی په یوه لنډه موده کې به هوسره کار د خلکو د فرهنگ د بیارا ژوندی کولو ، مخلو لو او خپرونو په لار کې و کړو چی ورستو او ضد خلقی ژرمونو په نیمه پیری کې ندی کړی .

ډېری په هیله

خلق بد و فرهنگ و جهنم دارد

در جامعه نابرابری ها و زیر چکمه ویرانگر دژ خیمان و جلادان سلطنتی رشد و شکوفایی فرهنگ خلقها و ادبیات خلقها، از همان رویاها می بود که هیچگاه به حقیقت نیبوست و زعامت بی مایه می که در اندیشه یغما بردن و اندوختن مال و مکتب و سیم و زر بود و در پی افزودن به شمار خانه و زمین و مستغلات خویش، هرگز به شکم گرسنه تهیدستان و فرودستان نظری نداشت تا چه رسیده فرهنگ شان و ادبیات شان و هنر شان و تلاش های انسانی شان .

آنان بدین باور بودند که تاریخ را شهر باران میسازند، شعر و هنر و ادبیات برای شهر باران است و جز

فرهنگ و ادب یک مشت اقلیت ممتاز و مفتخوار، فرهنگ دیگری نمیتواند وجود داشته باشد .

آنان بدین باور بودند که فرهنگ یک مشت پابرهنه نجبرچه بها می دارد که به بالندگی آن بکوشند و به بازسازی و شکوفاندگی آن .

آن جماعت به اصطلاح دانشمندان گرای درباری نیز چون ولی نعمت های خویش میبنداشتند که از فرهنگ مردم باید روی گشتا ند از آفریده های شان روی گشتا ند و همان گونه که به بازده کارشان و به دسترنج انسانی شان بها می نمیدیم فرآورده های ذهنی شان را نیز باید ناچیز انگاریم یکی از همین فیلسوف نماهای پندار

گرای گفته بود: «هنر آسمانی و ملکوتی است این سرود های شیرک لاله اش چرند و مهمل است به سوی بیتدازید» او میبنداشت که ترانه های مردم، با تمام صمیمیت و صداقتی که در آنها نهفته است، از اجلی بی ارزش است، او میبنداشت که در ادبیات مردم، با زتاب قصه و غصه های مردم، ارزش ادبی ندارد و نباید در پی نشر و بازتابی آنان افتاد .

او و پندار گرایان دیگر، سنگ هنر خواص را، فرهنگ خواص را و ادبیات خواص را به سینه میکوبیدند و از شناخت خلق، از فرآورده های فرهنگی و ادبی بر بار خلق غافل بودند .

اداره مختصر و محفري که به نام
 فوکلور و ادب در چهار چوب
 وزارت اطلاعات و کلتور، سامان
 داده شده بود نمایش و تظا هری تر بینده
 بود تا زبان منتقدان را ببندند که ما
 فر هنگ مردم را تقویت میکنیم،
 با لنده اش میسازیم و در اندیشه نشر
 و بخش آنیم.

پیدا است که پشت میز نشستن و
 فر هنگ خلقها را گرد آوردن مضحکه
 است و از سر گشتاد سر نا دمیدن.

پیدا است که از درون برج عاج خویش
 در قلمرو گسترده خلقها سفر ذهنی
 نمودن، حاصل است و راه به ترکستان
 بردن و از همین و ما برانیم تا زاد و
 تو شه بر داریم و کران تا کران
 کشور را بگردیم و ساخته ها و
 آفریده های خلق را از خود شان باز
 ستانیم و از زبان خودشان باز بنویسیم.

انقلاب سترگ ثور که محل دسو کراتیک
 مساله ملی رادر همان آغاز عنوان
 کرده بود و رهبر خلقی در بیانیه
 راد یویی نژدهم ثور خویش ایجاد
 یک سیستم مترقی فر هنگی ملی و
 در گام اول تأمین شرایط لازم برای
 تکامل هنر و ادبیات، تعلیمات و
 نشرات به زبان مادری اقوام و ملیت
 های ساکن افغانستان را، از خطوط
 اساسی وظایف انقلابی دولت جمهوری
 دسو کراتیک افغانستان به شمار
 آورده بود، در واقع نخستین باری بود

که در کشور ما به مساله ملی به شیوه
 دسو کراتیک آن توجه میگشت.

روی همین آرمان جریده (بولدوز)
 به زبان ازبکی و تر کمنی چاپ و
 نشر گشت و گام استوار در جهت
 قوت دادن به فر هنگ ملیت ها بر
 داشته شد و پس از آن با چاپ و نشر
 جریده بلوچی (سوب) و جریده تر کمنی
 (گوارش) به فر هنگ و زبان
 و ادبیات ملیتهای باوچ و تر کمن
 که سالها و سده ها، طبیعی ترین و
 انسانی ترین ارمانهای شان بید ریغانه
 پایمال شده بود بها داده شد و رهبری
 جمهوری دسو کرات افغانستان به
 وعده های راستین و انسانیش وفا کرد.

همگام با این تلاشهای بی اسان،
 وزارت اطلاعات و کلتور به پیروی
 از خطوط اساسی وظایف انقلابی دولت
 بر ویرانه اداره فوکلور و ادب،
 سازمانی بالنده پایا و پر تحرک را
 بانام (دخلقی فر هنگ آسريت) پایه
 گذاشت تا بر مبنای جهان بینی علمی
 به سراغ فر هنگ خلقها بشتابد و از
 شهر ها، شهرک ها و روستا ها و
 غر دی ها خود شهای طلایی فر هنگ
 خلقها را گرد آورد و روزی خرمسهای
 باروری را تهیه بیند.

در نخستین گامها، این شعبات شالوده
 ریزی شد.

۱- مدیریت فر هنگ خلقی پشتون
 ۲- مدیریت فر هنگ خلقهای دری زبان.
 ۳- مدیریت فر هنگ خلقی ازبک

و تر کمن.
 ۴- مدیریت فر هنگ بلوچی-پشه یی
 - نورستانی و اردو.
 ۵- مدیریت تحقیقات موسیقی و
 رقصهای خلق.
 ۶- مدیریت مجله (فر هنگ خلق)
 ۷- کتابخانه و آرشیف.

کارکنان و کارمندان این ارگانها
 به زودی سر اسر دشتها، کوه ها،
 روستا ها و شهر های کشور را در
 خواهند نوردید و توشه های عظیم
 از خلاقیت توده های گسترده را گرد
 آوری، بررسی و نشر خواهند کرد
 این ارگانها هر روز بیشتر از دیروز
 نیرو مند تر و غنی تر خواهد گشت و دین
 خویش را در برابر خلق ادا خواهند کرد.
 نخستین ارمان (دخلقی فر هنگ
 آسريت) مجله بی است که اینک در
 دست دارید و امید داریم این مجله
 آینه درست نمایی از فر هنگ و ادبیات
 خلق ما گردد و به باری قشر روشنفکر
 و آگاه راهش را در میان خلق باز کند.

ما با این ارمان والا به پیش خواهیم
 رفت و چراغ فروزنده فر هنگ خلقها
 را راه شان خواهیم نمود و توانایی
 معنوی شان را در کنار توانایی جسمانی
 شان در کنار هستی آفرینی بی پای
 شان، ثابت خواهیم کرد، چون بدین
 مقوله به سختی باور داریم که خلق
 بدون فر هنگ نمیتواند وجود داشته
 باشد.

کار پوهه

۱ - غور خور - هغه ته وايي چې خور به غور و تو کو نو تر سره کيږي هغه داچي به هو ستکو پوري غور کلکه کلکه سپل کيږي . دا راز خو رديلا بيلو تو لنوله خوا څخه به بيلو غور و غيز و نو او چو نو تر سره کيږي . اسکيمو بيان د (کب غور يو) دشمالی امر بکا انديا نيان له مغزو او بينی ځيني ساير يا بان لکه کمچد الان له کب هکيو او ځيني بي دهيو و کو (مغزو) ، تبتيان له شرومبو او زياتره نور افریقا بيان له کوچو او غور و يو څخه کار اخلي . له غور خور سره به تو لنيز ډول داو بو پونه يا پنه هم ملگري ده .

زموږ به هیوا د کی غور خور زياتره به شرومبو (تروو) تر سره کيږي .

۲ - سور خور ، چې دخور ټوک يی دونو دېو ټکومیده کی وي اسکيمو بيان د کڅور و ، شخو لو کوډ يو اوداسی نورو موخولپاره له ستيزو (سوزنی) ونووليو (ريښو) څخه به غا بن ژو نه کته اخلي چې په دې ډول هو متکی سور اوړي .

ځيني وکړي وړه کړي انار پوست به ميتيا زوکی اغري او بيا بی پر پوستکی مري . دشمالی امر بکا ځيني انډيانيان دېو ډول انجر (سکوره) او چينيان دانار کوسی پوتکی د سره خور د تو کته به تو که کاروي .

دپکتيا منگل دخپړی ولی ټکوي او تری وتلی او به بی ايشوي . همدغه تکی سري او به بيا د سره خو رلپاره به کار اچوي .

۳ - سپين خور دغه راز خور به زياتره جنوبی افغانستان کی دود لري . په کندهار کی دسلو پوستکو لپاره دخور نسخه په دې ډول ده :

اتاس پاوه انار پوست ، څلو رپاوه وړه

اته او نسه سره خوری باسره خاوره (پتکري) . دغه رغنده تو کونه سره به ټکول کيږي او کله پري . د دې لپاره چې دغه کلهوله په اسانه توکته د کار و نی ورشی د کو نخلو به ټيلو کی اخبل کيږي سور پتکري او همدا رنگه به دويمه کچه انار پوست پوستکی ته يو ژېړ رنگه ورکوي دهيواد په نورو سيمو کی ... بايد له سپینی خاورې سره کلهشی . د

ننگر هار خو اتمه جلاوان د خپکو نو ، کليو الله او کو چيانی مير منی می د کوډو ، بنیو ، شخولو او غر کو لپاره زياتره له وړه کړي انار پوست څخه کار اخلي .

له همدې تو سنه دهنی سيمي خلکه چې انار هو ست يو تينکو ونکی او پخو ونکی غيز دي دېو کتی (شانی) دکمز وری او داسی نور و نا روغيو د درمل به تو که کاروي .

۴ - کلهوله خور (مختلط دباغت) د نا سپکی خلکه هو متکی تر غور خور وروسته به او رو ، دهيو کو په ورو يا چونه ييزه خاوره مري او په دې تو که دېو رتنيو ډولونو يو کله خور منځ ته اوړي .

اسکيمو بيان به يوه څه ساده ډول يو پوستکی تر ... وروسته يو نخل بيا د ما لکی به سېلو سپر ځنی (قاغ) کوي به تيره هغه هو متکی چې ديو کسيزي جالی (کچک) کار تري اخلي . دشمالی امر بکا انډيانيان په يوه را زکله وله خور سره يوه خورا ښه خر من لاسته را وړي هغه دا چې يا خو يو خو رور کړ شوي هو متکی به او رسره وچوي او بانی يو څه زيات وخت به دوب کی ساتی به دغه ډول لاسته را غلی خرمن دخو سا کيد و په ورا ندي زيات تينگار لري او د کار بدنی پروخت به او بوکی په اسانه خشتيد اي شي .

لغات عامیانه در می در معیار جمالی

« بخش چهارم معیار جمالی » کتابی است از شمس لُخری که در لغت‌دوری، در قرن هشتم تالیف نموده است. این کتاب که مؤلف، آنرا به نام جمال الد یسین ابوا سحاق فرزند محمودا پنجو پادشاه فارس تالیف نموده در بردارنده لغات و کلماتی است که شمس لُخری به هر یک شواهدی منظوم ساخته و آنها را توضیح نموده است.

غرض از نوشتن این مقاله آنست که نشان دهیم که بخشی مهم از این لغات که در قرن هشتم توضیح طلب و مورد تحقیق و مطالعه بوده حتی امروز هم میان مردم افغانستان در زبان مکالمه مورد استعمال است. چندتا از این لغت‌ها درین جا آورده توضیح می‌شود.

(آژیر: زیرک و دانا و پرهیز باشد) آژیر به معنای هو شیار و پندار در غرب کشور مورد استعمال است. (آشنا: شنا باشد در آب)

مردم ولایت هرات آب بازی را آشناسی گویند. (آهار: شو باشد که در

جامه‌ها اند تازور و صیقل گیر د) مردم ما برای استواری پارچه‌آن را با محلول نشایسته یا برخی مواد دیگری آنرا بند پارچه استوار و شبیه به کاغذ می‌شود. این عمل را (آهار دادن) و استواری پارچه را آهارمی گویند.

آشنان،

در توضیح لغت کنشتمی نویسد:

(کنشتمو: نباتی است که آنرا محلب

خوانند و آشنان نیز گویند که بدان

جامه‌شویند)

در افغانستان در برخی شهرها و

دهات همین اکنون از این نبات، البته

از چوب خشک آن که رنگ سبز دارد

برای شستشوی پارچه‌های پشمی

کار می‌گیرند و آنرا « اشلون » و

« اشلان » گویند. همراه با این چوب

از چوب دیگری ریشه مانند و

سفید مایل به زرد، دارای پوست

قهوه‌پی هم در شستشوی پارچه‌ها

استفاده می‌شود که آنرا پیخ گویند.

بادگیر د:

در شرح لغت « بادغر » می‌نویسد

(بادغر: خانه تابستانی باشد که آن را بادگیر گویند که پیوسته در آنجا باد بوزد)

در کشور ما مخصوصاً در نواحی غرب که در تابستان شمال طولانی دارد در سقف خانه‌هایی تابستان سحرابی دارد که البته ساختمان بخصوصی طاق نما شکل در بام دارد که جهت رو به باد آن باز است و مقداری هوای تازه پیوسته داخل خانه فرود می‌آید و هوای خانه هم تصفیه می‌شود.

(باغنده) و باغز:

پنبه زده باشد که گرد پیچیده باشد در کابل

باغنده به همین معنی و هم به معنای تکه

های بزرگ برف استعمال می‌شود.

(پژول: شتالنگ بود)

بجول استخوان شتالنگ که در

مفاصل و در بین دو استخوان واقع

است و با آن نوعی بازی و قمار نیز می

کنند که آن را بجول بازی می‌گویند

بجول دارای سه جهت است، که بر حسب

ایستادن آن را اسپ، خر، چک، و پک

می‌گویند.

(پیخ چیزی را گویند که بر زمین

پهن شده باشد) در افغانستان

هر چیز کوتاه را پیخ گویند.

بقیه در شماره آینده

Handwritten signature or mark at the bottom center of the page.

پسوندها

قواعد دستوری در فرهنگ هزارگی

شکل هزارگی	شکل اصلی	بر خورد با افرادی از مردم هزاره، میتواند به سهولت مکالمه شان (که احتمالاً فهم بعضی لغات و مصطلحات آنان برای کسی مشکل نماید) بی برد، زیرا زبان وسیله افهام و تفهیم است و سرآورده و رابطه بین انسانان نه وسیله دیگر.	در زبان دری هزارگی، یک جمله پسوند های وجود دارد که از نگاه ساختمان صرفی و نحوی (۱) و نگاهداشت و شاخص کهن زبانهای ما در (متشقی منته) خیلی جالب و مورد توجه می باشد.
شونه shaw-na	شبینه	پسوند در زبان هزارگی به انواع و اقسام آتی میباشد.	اینکه آنها را در اینجا تصنیف و با سمیات آنها بیان میکنم و تا جاییکه در خور مکان باشد، آنها را با اصل و ریشه قدیم آنها مقایسه می نمایم تا معلوم گردد که چگونه از یکسو بعضی خصوصیات کهن از زبانهای دری و ترکی درین لهجه باقی مانده است.
روزنه rozna	روزینه	۱ - پسوند نسبت:	مطالعه این خصوصیات زنده در زبان گفتاری هزارگی، محقق را کمک میکند که حین مطالعه متون کهن زبان دری، آن مشخصات را به آسانی دریابد، که یافتن آنها در کتب لغت و دیگر مآخذ کهنه برایش دشوار خواهد بود و نیز هنگام
پارینه parina	پارینه	الف - بن: این پسوند در زبان دری گاهی با افزودن «ه» مختصی در آخر اسم، صفت و قید نیز میاید که همین خاصیت در زبان هزارگی از زبان کهن دری محفوظ مانده است. مگر تغییری که از نگاه تلفظ و سمع صوت کلمه پدیدار گردیده، آنرا شکل بارز داده است، که حتی دری زبان هم در وهله نخست از فهم آن عاجز میماند.	
بگینه begaina	بگهینه		
صباحینه sabaina	صباحینه		
تیر ماهینه tirmaina	تیر ماهینه		
بهارینه barna	بهارینه		
زمستینه zimistaina	- -		
	- پسوند قید زمان و مکان:		
گینه gaina	گاهینه		
پسینه pasna	پسینه		
برینه borna	برینه		
تیه تیرین Taina	تهینه (ته)		

(۱) B. A. Efimov دانشمند اتحاد شوروی، درباره گرامر زبان هزارگی رساله بی در داخل ۹۷ صفحه نبشته و در سال ۱۹۶۵ در مسکو بطبع رسانده و مقالاتی هم زیر عنوان، خصوصیات «لهجه بکاو لنک» نوشته و نشر کرده است.

بغلو (بغل + لو) = از سوی بغل

با از کنار

جغه لو (جغه = کنار + لو) = از

کناره، از حاشیه

کوند لو (کوند = دامن، کنار +

لو) = از بغل و دامن کوه و پهلو

کوه .

(۱)

Shewna شیونه

دیرین دیرنه Derna (بایدی مجهول)

(-ینه) در زبان هزارگی پس از قید استغها م نیز می آید.

مثلاً از کی، کینه یعنی از کدام وقت ؛

ب- پسوند (لو Lo) :

این پسوند با ظرف مکان و زمان واسم پیوسته می شود و معنای آن را از نگاه عمل

یعنی جای وقوع یا زمان وقوع، واضح می سازد .



روی لو (روی + لو) = از سطح یا از روی

سر لو (سر + لو) = از قله یا ذروه و سرکوه .

۱- با قید مکان

تیلو (ته + لو) = از پایین، یا از ته سون

برلو (بر + لو) = از بر سون، از طرف بالا .

(۱) در زبان ادبی دری و لهجه کابل، کلمه شیوه Shew معمول نیست و تنها در اسما شیوه کی و شیوه که

اسماء محل اند، وجود دارد .

مینجیله

باید بتواند که از زیبایی های زندگی استفاده کند ولی ماسلیکه هرگز از آمدن و رفتن این فصل ها خبر نمی شویم. « کریم » که باتکانه دادن سر گپهای او را تصدیق مینمود گفت :

- برادر باشکوه و نالاش چیزی بدست نمی آید، بیا که جرات نموده یک عمل کنیم.
- چه عمل کنیم؟
- چند روزی از همه این جنجا لها و کشمکش ها فرار نمائیم.
- در کجا فرار نمائیم .
- در ده زادگاهم .
- در انجا چه چیز های دلچسپ است ؟
- چیز های دلچسپ بسیار است .

مثلاً -

- یکی خوی هوای بسیار پاک و تازه است، دیگر اینکه وقتی میله مینجیله است.
- مینجیله چیست؟
- « کریم » خندید و گفت :
- مینجیله یک چیز بسیار زیبا و دل انگیز است به خصوص برای خودت که به فولکاور علاقه داری .

وقتی «حکیم» نام فولکلور را شنید بسی علاقه گرفت . دهن بکسش را باز کرد، کتابچه یادداشت و قلمش را برداشته گفت :

- خوب قصه کن، مینجیله یعنی چی؟
- « کریم » که همچنان تبسم بر لب داشت گفت :

عصر یکی از روزهای تابستان بود،

« کریم » که دست چپش را بالای چشم راستش سایه بان ساخته بود و دیده هایش در کرانه های دور دست آسمان، ثرا از ابرهای سیاه رادنبال مینمود پس از لحظه ئی مکث با دست راستش بازوی چپ «حکیم» را تکانه داده گفت :

- برادر چطو ر خسته و غمگین نباشم، آباد شو ارترا ازین چیزی است که انسان نتواند از راه کار زندگی آبرو مندانه کند؟ در حالیکه به خوبی از زندگی ام آگاهی و میدانی که به سرگت کار میکنم ولی آخر هم مزد کارم نمیتواند مرا از چنک فقر نجات دهد، نه یکت تفریح ، نه یک استراحت ، همواره زندگی یک نواخت... «حکیم» که زندگیش مانند زندگی « کریم » بود، وی را به خوبی درک مینمود، پیش ازینکه او سخنهایش را به آخر برساند گفت :

راست میگویی ، این زندگی ما خوی زندگی نیست ، والله خوی بفهمیم که بهار چطو ر گذشت ، تابستان چگونه آمد، خزان و زمستان چه مزایای دارد. در حالیکه هر کدام این موسم ها ، تفریح های به خصوص دارند و انسان

« کریم » که از خستگی کار روزانه نکات سی خورد در میان هوای آلوده شهر به سوی منزاش گام می برداشت. خیلی دلننگ و چرتی به نظر می آمد... آنگاهیکه او در کوره راه های چرت هایش پیش می رفت کسی از بازویش گرفته رفیقش «حکیم» بود از د پدار او تبسمی بر لبانش نقش بست . آن دو که نزد یکت به سالهای چهل عمرشان گام می برداشتند هر وقتیکه باهم بر میخوردند با وجود غمهای گونه گونه زندگی، پیشانی شان باز می شد، چهره های شان می شکفت و بر لبهای شان خنده می نشست .

«حکیم» ازش پرسید :

- باز چرا غمگین و خسته به نظر می آرسی ؟

« کریم » که نگاه هایش به یکس دستی «حکیم» بخیره شده بود گفت :

- در بکست چه کتات های ادبی و هنری داری ؟

«حکیم» که باد ستش بازوی او را محکم گرفته بود گفت :

- خود را تیر نکن، پرسش من جواب

- آغای نو لکلور بست. اگر مریخو اهی
در باره منجیله چیزی بدانی باید تصمیم
بگیری که در ده سرویس من
نمی توانم در سر بازار برایت قصه نمایم.
«حکیم» چند بار در پشت او تپ تپ زد و
گفت:

- اینکه میتوانیم هم از هوای پاک
و تازه استفاده کنیم و هم یک موضوع
فولکلوریکه را بدانیم. می رویم،
هر چه باد باد.

* * *

هوای دهچنان تازه و دلکش بود،
مشیکه آن دورا جادو کرده بود.
ببخشید در زیر درخت در کنار
جویی چت افتاده بودند. در دورو
پسرشان کتاب های شعر، مجموعه ها
داستان کوتاه و صفحه های موسیقی
رنگا رنگ تیت و پرک بود. در
پیرامون شان کورت های عشقه و شبدر
مخملین و پرگل حلقه زده بودند و
هنه آنها از زرع های طلایی رنگه
گندم در آغوش داشت....

شمال نرم نمک می وزید و عطر دل
انگیز کشتزارها را موعظت می آورد.
برگهای درختان و خوشه های گندم
که در اثر وزش ملایم باد به صدا
می آمدند، همراه با شرشر جویبارها و
آوای گونه گونه مرغکان آر کستر
اصیل طبیعت راسی آفریدند.

هنگامیکه آن دو به حالت نیمه خواب
در آغوش عروس زبیا و روح افزای

طبیعت لمیده بودند ناگهان سرو صدائی،
این آرامش دلپذیر را بهم زد.

«کریم» و «حکیم» سر اسیمه برخاسته
در پیرامون شان نظر انداختند. سرو
صدا از آنسو، از سوی پنجه چنار پیشروی
ده به گوش می رسید. سرو صدا گاهی
قطع می شد، گاهی آهسته به گوش می رسید
و گاهی اوج میگرفت، آنکاهیکه اوج
میگرفت، کلمات تشخیص می گردید.
کسی می گفت:

- دیگر صبر و حوصله ام سر رفته
است، بیش ازین نمیتوانم تحمل کنم،
امروز با خود راسی کشم و با او را.
وقتی آن دو کلمه کشتن را شنیدند با
تشویش به هم دیدند. پس از اختی «حکیم»
خطاب به «کریم» گفت:

- چه گپ خواهد بود؟
- نمیدانم.
- بیا برویم، ببینیم که چه گپ است،
نباید بچو جب کسی کشته شود.
درین هنگام دهقانی که گوسفندانش
را به چراسی بردازانسر آمد. «کریم»
از وی پرسید:

- چه گپ است، آنجا چه حال مغال است؟
- «تیر انداز» قهر شده.
«کریم» که «تیر انداز» را خوب می
می شناخت با شکفتی پرسید:

- «تیر انداز» خود آدم قهر نیست، او
چطور قهر شده.
- از مجبوری.

- از مجبوری چطور؟

- با دارش بسیار ظالم است. ظلم او به
جائی رسیده که حالا نذر منجیله را هم
نمیده. در حالیکه زمین از دست و از
حاصل زمین هم پنج حصه راسی گیرد باز
میخواهد که نذر منجیله را هم از دهقا -
فانش بگیرد.

«حکیم» که شاخه های کوچک درختی
را در بند دستش پیچ داده بود و از لای
برگها به دهقان و «کریم» می نگر بست،
خطاب به «کریم» گفت:

- این «تیر انداز» کیست؟ با دارش چه
کاره است و نذر منجیله یعنی چی؟
«کریم» بی اینکه به پاسخ او چیزی
بگوید بر لب جوی نشست، دستهایش
را با آب تر کرد و با پنجه هایش دانه های
آب را به سوی «حکیم» پاشید.

«حکیم» به کورت عشقه رفته یک غنچه
از عشقه پر گل گرفت، سپس به «کریم»
نزدیک شده با آن آهسته آهسته بر سرش
کوبیده گفت:

- پاسخم را بده، پاسخم....
«کریم» که تابه حال سرد و با نشسته
بود باچه های تنبانش را بالا کشیده
با هایش را در میان آب روان جوی دراز
کرد و روی سبزه های لب جوی نشست.
آنکاه «حکیم» گفت:

- بیا تو هم روی برویم مثل من
بر لب جوی بنشین تا برایت قصه کنم.
«حکیم» هم مانند او روی برویش لب
جوی نشست و گفت:

ادب عامیانه

در کلام

استاد بیتاب

عوام بمعنای احتیاط و تأمل کردن در امور با شدو استاد آنرا چنین آورده است :
آخر از دست توشوخ دگرش میگیرد
نمایم اگر امروز سماں دل من
همینگونه اصطلاح (خون کسی را خشک کردن) بمعنای ترساندن و بر کسی قهر و عتاب کردن و (نان در خون تر کردن) بمعنای کسی را در مضیقه انداختن و زندگی او را تلخ کردن باشد، اینک استاد آن دو اصطلاح را بدینگونه استعمال کرده است :

چنانچه درستی دارم مبرس از ظلم و بیاداش
که خونم را نموده خشک و نادم کرده تر در خون
(دم کسی یا چیزی را گرفتن) بمعنای مانع شدن و ممانعت کردن باشد،
استاد بیتاب گوید :

ترکانازان چو بتاراج دل و دین آیند
کیست آن مرد جگر دار که گیرد دم شان
و درین بیت استاد کلمه عامیانه
(ترنگ) بمعنای وقت چه نیکو بکار
رفته است :

کندخوش مطرب خوش لهجه وقت می پرستان را
الهی خوش بود تا دامن محشر ترنگ او
باز یارن به معنای ورم کردن باشد
و در اصطلاح عوام بدو معنای دیگر هم
استعمل است یکی فری و دیگری
خود را سرگران و متکبر گرفتن

چنین بکار رفته است :
پیش قوم ما که منسوج وطن را عاشقند
اطلس چینی ندارد قیمت (تان) برک (۱)
اصطلاح (از رنگ روغن کشیدن)
معنای مسسکی و سختی در امور زندگی
می باشد و استاد گوید :

همچو بیتاب از تغافل میبرم ذوق نگه
این منم اندر جهان کز رنگ روغن می کشم
از بازی های مردم یکی هم چنانغ
شکستن است که البته نوعی حافظه
آزمایی می باشد، استاد بیتاب گوید :
نسب وصل دگر راشد وسیله
خوشم گر برد جانان در چنانغ
اصطلاح (سماں کردن) در قافیه موس

در یکی از غزل های خوش استاد
بیتاب اصطلاح (بوغ زدن) بمعنای خنده
تسخیر کردن و (توغ) بمعنای علمی
که بر سر مفا برنصب می کنند و نیز (قوغ)
معنای پارچه آتش را اینگونه بکار برده است :

شده آهونگام تابه اوروغ (۱)
رقیب سنگ صفت هر دم زنده بوغ
شود او را نشان خشک مغزی
زنی بر قبر زاهد گردو صد توغ
دل امردده ام راهت در کار
ز عشق آتشین رویان دوسه قوغ
(تان) بمعنای تکه درین بیت استاد

(۱) روغ کلمه پخته و بمعنای خوب و جو رو صحت میباشد
(۱) برک بفتح اول و دوم یک نوع تکه پشمی نسبتاً ضخیم است که در لغتستان یافته می شود و از آن واسکت و کرتی و بالا پوش می سازند.

که استاد درین دو سه بیت آنرا به همه معنائی آن آورده است :

رشوه خورا چون خمندک بد نما پندیده ای
گر نخوردی خون مردم را چرا پندیده ای
اینهمه پندیدنت میباید از باد غرور
چون حباب بوج دائم از هوا پندیده ای
گرچه بیگانه است ثروت مند تعظیمش کنی
با غریب وقوم و خویش و آشنا پندیده ای
اصطلاح عامیانه (رنگ گرفتن) به معنای
ممکن شدن و صورت پذیری را دارد، استاد
گوید :

از گریه خونین شده صد چند جنونم
صد شکر که کارم به غمت رنگ گرفته
در افواه مردم از برداشتن و
تحمل بار بسیار سنگین و مافوق الطاق
نا ف بیجا می شود که آنرا ناک رفتن
گویند و استاد گفته است :

ز بسکه زور طلب گشته کاروبار جهان
ز حادثات زمین ناک آسمان رفته
هنگامیکه کسی نقد و یا جنسی را به
زور و زجر از دیگری و استا ندر
اصطلاح عامیانه گفته شود که :
(لبش را تاب داده گرفت) استاد چنین
گوید :

مراد خویش را مشاهده زان زلف
گرفت آخر لبش را تاب داده
کامه (گرفته) در اصطلاح
عامیانه معنای ستاثر و غمگین رانی دارد

چنانکه استاد آنرا بهمین معنی آورده است

سرت گسردم بیا دل از گنم گیر
چه میگیری بمن خود را (گرفته)

وقتی که دو کس با هم خفه باشند
و دیگری خواهد که هر دو را با هم
آشتی دهد بین منظور دعوتی ترتیب
می نماید و این دعوت را در اصطلاح
عامیانه آشتی (خورا ناک) گویند، چنانکه
استاد بیتاب نیز آنرا به کار برده گوید :
آشتی خورانکم را میدهد بوس و کنار
مفت عاشق کی کند همراه جانان آشتی
بجای زغال دو بعضی از مناطقی
کشور ما در میان مردم کلمه انگشت
(بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم)
مستعمل است و استاد بیتاب گوید :

چندی ست که در کلبه ویرانه نیایی
معشوق سیه جرده ام (انگشت) کجایی
و با زرد همین غزل بجای کلمه ادبی
(فرود آیی) و یا (پایین شوی) کلمه
(فرایی) را چنین به کار برده است :
با روی سیه ناز پندیده نباشد
آن به که کمی از سر این شیوه (فرایی)
و همچنان در آخر غزل اصطلاح (درایی)
که بمعنای داخل شوی است و کمتر صورت
استعمال ادبی دارد چنین آورده است :

بیتاب شود کاش برای تو میسر
یک صندلی گرم که تاحلق (در آیی)
(بی کرده) بمعنای بی حوصله یک
اصطلاح عامیانه است و استاد آنرا چنین
استعمال کرده است :

سخت اینای جهان افسرده اند
بی دل و بی زهره و بی سرده اند
کلمه (شل) غیرا بمعنای (فلج)
در نزد عوام بمعنای (حرکت و جنبش)
نیز به کار رود و استاد آنرا
بهمین معنی چنین استعمال کرده است :
چون توصیف افکن ندیده چشم صیاد اجل
کس به پیش تیرمژگان تو توان کرد (شل)
همچنان (کلمه غول شدن) بمعنای
جا هل و گمراه شدن در میان مردم
بکثرت استعمال می شود و استاد آنرا
به شکل (غول کردن) بمعنای جا هل و
گمراه کردن این چنین به کار برده
است :

زاهد هدایت تو مرا غول میکند
دورم ز راه مقصد مقبول میکند

(ختم)

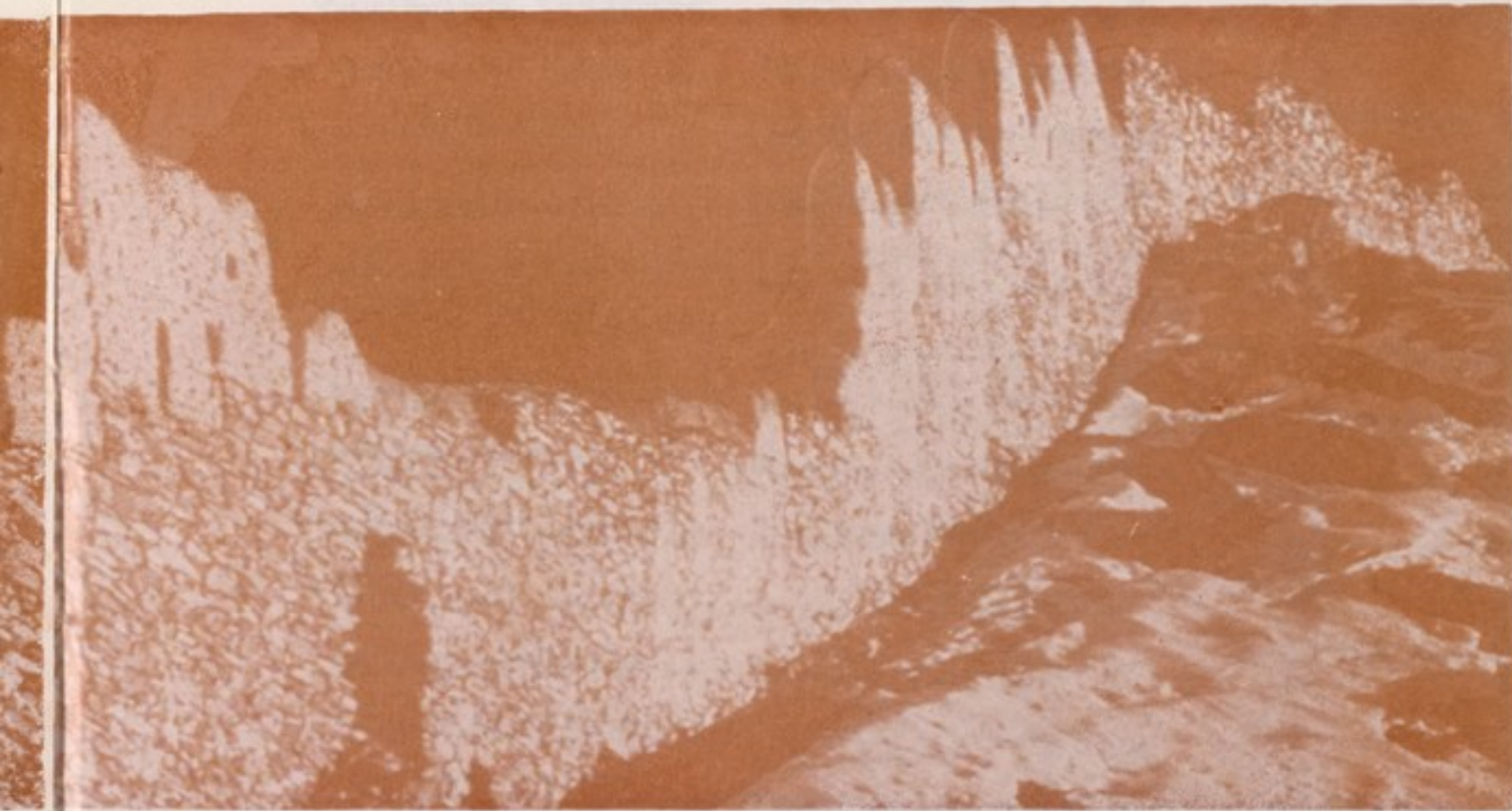
خير ندوي عبدالله خدمتگار بهتانی

بزگره ناوی

دا دکابل یوه فولکلوری افسانه ده چه دلته په هنری سبک د (لنډ داستان)
په فورم وړاندې کيږي .
زه خپل دائمگري زیار دکو شانیا نود بین المللی سیمینار غړو پو هانو
استادانو ته اهداء کوم .
- خدمتگار -

تنکی غرمده .

دگرمی نه دهر چازره دوب دوب کیده او ما غزه یې ایشیدل .



دکار یگروپه سرونو، مغزو نو،
دیر و اویر یتو خولې روانې وې.
هر یو پخپلو خولو دوب او جب
جوب وو .

ژنکی، موانان، پاڅه اوزاره کسان
سره راټول شوي وو .

خو کڼ د شاو خوا دکلیو نه پسه
بیکار راغلی بزگران ووجه دهر یو
کلی خلکو یو ټولگی جوړ کړی و
او دکلیو مشرانو ملکانو به دهنوی
دکار خارنه کوله .

خو کڼ دبادشاه غلامان ووجه ټول
عمر به یې ددربار دکارد قواء وپه
توگه درا نه پتی چلول ، کارونه
به یې کول او قصر ونه اوسانی به یې
آبادولې . دغلامانو دکار خارنه
ددرباري نو کرانو به غاړدوم .

کاربه به بېره اومه هله روانو
چا خا ورې نرمولې ، چا ورته پسه
منگیواوبه چاولې ، خو کڼ به ختو
ختل او ختبه یې پخوله ، چاره بیلونو
خته جوړوله

دخترونه هرځای لویې لویې ډیری
جوړې شوې وې او ډیر وکسانو پا یخی
پلو هلی پرې ختل . یوازی به یو ډیری
دیو چاپا یخی ټټې وې . دختو دپخولو
دپاره به له هاتیانو ، سنه گانو او غویانو
نه هم کار اخستل کیده .

دبادشاه دې خبرې سرد ډیره دلچسپې
وچه ختبه دې ډیره پښه پخه شی خو چه
دیوالو نه پاڅه راشی .
هنه امر کړي وچه دیوالو نه دي
دومره پاڅه وې چه د دښمن دغشيو



او سرد کيو، د تير و او ډېر و د گوزارونو
په مقابل کېږي خو تاب و لري
ان تردې چه د پاسه اوسيتي، جبل او کولنگه
زور هم په اساني پري ونه رسيري او
دو او رو، ډليو او با رانونو په هغه ابل
کښې هم کلونه کلونه او پېړۍ پېړۍ
ولاروي او تينکارولري .

د جوړو شوو و پخو شوو و ختو د
ډيري نه ترديواله پورې کار پکړ
کسان لیکه ولاړوو .

بيلدار انوبه د ختو د ډيري نه په بيلونو پخسي
بيلولي او کار پکړو په پخسي يوبل ته
ور کولې اولاس په لاس کولې . پخسي
په په پر له پسې توگه د ديوال، په سر استادو
ختگرانو ته رسيدلې او هغوي به په
ډير مهارت سره پخسي و هلي او ديوال
په يې جگاوه . داواړې زمکې نه د اسماني
او شير دروازي د غرونو تر کمرونو
او سرونو پورې په د بنيا د مانو
خوځندو ديوالو نو پخسي اړولې او
رسولې .

کار په ډيره پيره او توندي روان و .
کار به پر مخ تگه کاوه .

چاچه به په کار کښې لره سستی يا
ناغېږي و کړنو د بهاد شاه امر داسې و
چه هغه دې د پخسي په لځای په ديوال
کښې کښيښودلی شي او د پاسه دې
پري پخسه ووهل شي .

د دغه لامله کار په ډيره پيره او
توندي روان و، کار به پر مخ تگه

کاوه . . . بيگا رشو و بزگرانو او شاهي
غلامانو په مرگه کار کاوه او ديوې
شيبې دپاره يې هم دسه نه شوای کولای
د کار د پيري له لاسه هېچا به خپل سر نه
شوای گړولای، مگر د دهقا نانو او
غلامانو له زړونو نه يو خدای خبر و
تنکی غرمه وه

د کابل داوړي تو د او سوزنده
لمره د سيري مور د خپري په شان
پد لگیده د لمر له تاوه دهر چا زړه
پد پد کیده

فضا روښانه، لمر لځنده پر کیده
او اسمان شين و، تابه وي د اسمان زړه
د بزگرو سر يا نو د لو يو زړونو
غوندي دژوندانه له غمونو، فشارونو
کارونو او بيگارونو له لاسه تگه
شين دی .

ټول کار پکړ په خپلو خو لو کښې
ډوب وو . . . مگر، کار؟ . . .

کار په پيره روان و
کسانو دپاره د بهاد شاه په امر د مرگ
سزا وه

نغار به په زوره زوره و ډنگيدله .
د کابل په ارامه فضا کښې دهنې
انگانه خوره شوه . د گذرگاه له خوا
نري سوړ شمال ورو ورو په چلیدو
شو .

او په خو لو شوو ختگر و د مهر بانې
مور دخوا خوړی د لاس غوندي لگیده
او د هغوی دتن صورت خو لي به يې

پخولي او وچولي .
د نغاري او از به په هر کار پکړ کښې
بيلا بيل احساس پيدا کاوه .

يو داچه نغا ره د کار ساحې ته د بهاد شاه
د راتگ اعلان و . د باچا د راتگ سره
ډير غمونه راتلل، ډيره ويره وه،

او کله کله د ليري خوشحالي تمه هم
وه . د باچا د راتگ او پير ته
تگه نه وروسته يو ساعت نوم دده ي
دپاره وخت و . د هقانانو په غا درونو

ملاکانې تر لې وې . کومه ډوډې، کومه
غوټه پيا ز يا کوم وړي انگور
په هم له هر چاسره و ددي په وخت
کښې به هغوي د کابل د سيند په غاړه
ډوډې خوړله

څه ولير
... څه دهو ساينی دوخت دلته يډو
هيله . . . داهر څه به د نغاري د کړنگا
سره د ختگر په مغز و کښې خوړيدل
راخوړيدل .

ځکه کار په ډير شور او زوږ سره
تونديز او گړندي شو .

د نغاري آواز د کابل په فضا کښې
انگانه خوروله اوله اسماني او
شير دروازي له غرونو نه يې هنگي
ختله .

د بزگرانو سر يانو د ليکې . . . د بنياد مو
دغو ښود ديوال نه د پخسي
د تيرولو، ديو د لاسو نونه د بل لاسونو

ته دهغی دغورخو لو به وخت د
(هله ! هله !!!) آوازونه به
دنگارې دکړنگا دهنگی سره یوځا
کیدل اود « زبرویم » ، « مست او
جست » دغیر ونوله گهون څخه یې
زړه زهیر وونکی غم لپ ل غبرگه
سندره جوړه شوې وه ...

دنگارې او ازورو ورو نژدې
کیري . دستر وستو مانو بنیاد مانو
دستر وزرونونه (هله ! هله !!! هله
!!!) او ازونه هم لوریري ..

شاهی سپرلی به شاهی تشریفا تو
رار میري ...

جارچی به زوره جار غړوي :
« خبر دار !

دجهان پادشاه ! مهربان پادشاه عادل
او غم خور پادشاه ! زمبیل شاه (۱) د
مهربانی له بهی دکابل دغرونو د
دیوالو نو کار گوري . دخپل وطن
به کار بگر و او د دربار به
وفادارو غلامانو خپله مهربانی
بندي او د اشرف ورپه برخه کوي
چه مهربان پادشاه ددوي کارو گوري
د پاچارعیت او غلامان چه بهځپه

خوبه راتول شوي اودپا د شاه د
پایتخت اودخپل گران هیواد دآرزو
گانو دسر کزددناع دغه دیوالونه
جوړوي ، دا حق لري چه خپل مهربان
اوخوړا خوږي پادشاه له نژدي نه
وگوري اود دوي دلید و به برکت
ددوزخ له اوره وژغو رل شی !!

ژوندي دېوي پادشاه !
تل دې وي وناشعاره رعیت !!
سره دېوي دپادشاه دبنیان !!!

پادشاه دنو شامد گرو جارچیا نو
د دغو رنگو جارونو اوشعارونو
په هلهلو اود شاهی نغارې دنرم اواز
دکړنگا سره دکارمیری ته رمیري .
وزیران او دکار دساحی مشران
لامن په نامه ولاړورته سروونه توتوي
اودچا خبره « لکي تر نگوي ..»
کار به بیره روان دي ..

د ستروستو مانو کاریگر دسترو
زرونونه (هله ! هله !!!) دغرونو
آواز نورهم لو یري .

پادشاه دنو روورخو دقا عدې
سره سم لامن جگوي اود هغه وخت
دالفاظو مره مستناب وایی :

« سلام !! »
تول حاضرین به یو غیر وایی :
ژوند ! ژوند !!! « مگر ..

مگر دهر ژوند ...»
سره دشونډولاندې یابه زړه کښې
وایی : « مرگه ! مرگه ! مرگه !!! »
پاچا د هر چا سره نه غړیري او نه
څو ک حق لري چه ورته کوم عرض
پیشنهاد ، آثر یاد ، داداوی دادو کړي .
بس ! چه دي دچانه کو مه پوښتنه
کوي هماغه سړي باید په مناسبتونو
الفاظو دهماغی پوښتنی خو ابور کړي .

هرې دلې ته دپادشاه درسیدو او تیریدو
په وخت کسار بگر ختگر په
مرگه کار کوي او به زوره زوره
(هله هله !!!) وایی . هر یو دسترگو
لاندې پادشاه ته گوري . دغلامانو
مشران پامشران غلامان ، درباري
نو کران او دکلیو د پزگرانو
باداران پادشاه ته بی اندازي خو شامندی
کوي ، لامن په نامه سروونه توتوي ،
ملاگانې کپه وپوي ، ورو ورو !

(۱) دورو کو شانیمانو دسلالې د وروستی پادشاه (کا بلشاه) نوم دمور خانو له خوا :

رتبیل شاه ، زنبیل (زنبیل) شاه ، زنبورک (زنبورک) شاه قیدشوی دي .
داسې معلو میري چه (زنبورک شاه) اولسی عامیانه لهجه وی . کیدای شی چه خلکو دتحتیر او سپکاوي او ملنډې به توگه داصلی
نامه په بدل کښې ورته (زنبورک شاه) ویلی وي . خصوصاً که به هغه وخت کښې د (زنبور ، زنبور) کلمه خپله اومنی
معنی (غوسه) ولري چه دادیو آزارو ونکی چیچو نکي زهر لرونکی حشری نوم دي . ظاهر اد (زنبور) او (زنبیل) دکلماتو دلومړی
توري یو دي او دغه یو والی هم دغه جنبه قوي کوي او ددې خبرې شمازی کوي چه بایی د (رتبیل) شکل دې د (زنبیل) تصحیف وي .
دادې هم باید وویلی شی چه (زنبورک) په ډیر لږ تو پسر د (زمرک) سره بورازوالی لري .

راه ما

در «فرهنگ خلق»

از آنجا که تمام انقلابات خلقی گیتی در برگیرنده تحولات کیفی و بنیادی در زندگی جامعه و مردم است، انقلاب کبیر در هر جامعه و انقلابات جهانی چرخش مترک و پرستایشی است که با تراهم شدن شرایط عینی و ذهنی در وطن محبوب ما افغانستان برار یک ظفر سندی به نفع کلیه خلقی زحمتکش ماتکیه زد و به خاطر پیروزی انقلاب دیمو کراتیک و ملی و به سر رسانیدن رسالت تاریخی خود در قبال جامعه و خلقی با پیش آهنگی حزب دمو کراتیک خلقی افغانستان و همکاری کلیه خلقی میهن ماروز تاروز بسوی شکوفانی بیشتر اوج می گیرد و در دیگر گونی تمام بخش های زندگی اعم از اقتصادی و اجتماعی نقش انقلابی اش را پیروز می داند ایقا میکند که از آنجمله در بخش فرهنگ خلقی این بخش عمده زندگی

نیز تغییرات کمی و کیفی پدید آید ر گشته تلاش خستگی ناپذیر به خاطر ایجاد فرهنگ انسانی یعنی فرهنگ که تمام خلق کشور رسالت خود را در مقابل میهن و جهان درک نموده آگاهی، خصلت و تجربه انقلابی و خلقی کسب نمایند.

به اسامی همین «راه» مترکسک (ارتقا سطح فرهنگی) دولت انقلابی ماست به تغییر کلیه بوسیدگی های زد که سالهای مال دو دمان آل یحیی در چوکات «فرهنگ (۱)» در کنار وزارتخانه های پرئساد و چپاولگرش برای چور و چپاول بیشتر از دارائی های عامه بنام های رنگارنگ و مختلف جا داده بودند که جز از سفسطه های بر طمطراق و تو خالی، کارهای پادر هوا و دزدی بیت المال کاری را از پیش نبردند. زیرا سر رشته داران

دو دمان آل یحیی و در بخش فرهنگ نیز مانند سایر بخش های زندگی ما را برخواستند یعنی ایجاد فریب و اغوا از طریق نام های رنگارنگ و بی محتوی که در رشد فرهنگ اشرافی و ارتجعی، نقض آموزش، بیسوادی، جهل و خرافات در زیر عنوان فرهنگ این بخش گرامی زندگی بشر دست اندر کار باشد. این خانواده بی فرهنگ میترسید که در صورت تنظیم و کار اساسی بالای فرهنگ خلقی ایدادگری ها ظلم ها، ستمگری ها، به توپ بستن ها، به دار آویختن ها، تیل داغ کردنها و اسکت بریدنها از لابلای فرهنگ خلقی بر ملا و آشکار گردد و بیشتر از پیش این خانواده جلا دستمگر و حاسی فیو دالیسم در افغانستان رسوا و بدنام شوند که خود نمایانگر فقدان فرهنگ

این خانواده بی فرهنگ بود. چه خوب
تر من بجا و واجبی این خانواده شایسته
کردند بودند، ولی افسوس غافل
از اینکه:

«روزیکه عدل قاضی کردار شود
بستی و بلندی همه هموار شود
چون شام سیه روی متمکار شود
آندم همگی ز کرده بیزار شود»
«فرهنگ عبارتست از مجموعه‌ی
ارزش‌های مادی و معنوی جامعه‌ی
بشری که در جریان فعالیت اجتماعی
- تاریخی آن ایجاد شده است. فرهنگ
فعالیت خلاق انسانها را برای بوجود
آوردن این ارزش‌ها و نحوه‌ی کسب و
انتقال آنها را نیز در بر می‌گیرد فرهنگ
دارای دو جانب بهم پیوسته است:
فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی.

فرهنگ مادی عبارتست از مجموعه
وسایل تولید تکنیک، تجربه‌ی
تولید و سایر ارزشهای مادی که
یک جامعه در هر مرحله از تکامل
تاریخی خود را در اختیار دارد.

فرهنگ معنوی مجموعه‌ی دستاویز
ردهای جامعه را در همه‌ی زمینه‌های
علم، هنر، اخلاق و فلسفه تشکیل میدهد
فرهنگ نما یا نگر زندگی خلق در
اوضاع و احوال مختلف است فرهنگ
بیان کننده و نشادهنده انسان یعنی
زندگی عاطفی، طبیعی، تکنیکی و اجتماع-
عی انسان است. در چوکات فرهنگ

و کار و پژوهش در لایه‌ی فرهنگ
خلق (فولکلور) در ادوار و زمانه
های مختلف بخوبی میتوان زندگی
انسان و محیط زیست ایشا را تحلیل
و بررسی کرد و با اتکا به فرهنگ
خلق بخوبی میتوان بنیاد فرهنگ
مترقی و علمی را جانشین آن نمود.

به این اساس دولت انقلابی و خلقی
ما بخاطر ایجاد یک سیستم مترقی
فرهنگ ملی «تغییرات فاحشی در وضع
و احوال تمام مؤسسات فرهنگی کشور
پدید آورد. مؤسسات فرهنگی ما که
در گذشته بنا به ماهیت طبقاتی شان
به محور منافع خانواده بومی، اشراف
و عیان، فیودالسم و ارتجاع بین‌المللی
می‌چرخید، امروز بنا به خصصات انقلابی
حزب ما به محور منافع کارگران،
دهقانان، رنجبران و سایر زحمتکشان
کشور محبوب ما افغانستان و جهان‌می
چرخد. که نمونه‌ای از این تغییرات ایجاد
آمریت فرهنگ خاق در چوکات وزارت
اطلاعات و کلتور است این امریت
علاوه از نشر و بخش «مجله فرهنگ
خلق» در هر دو ماه ایجاد گردید امریت
های فرهنگی ملیت‌های مختلف و
اقوام برادر کشور محبوب ما افغانستان
بوده که کارهای پژوهشی و عملی
شان در میان اقوام و ملیت‌های برادر
مانند پشتونها، تاجیکها، ازبکها، ترکمنی
ها، هزاره‌ها، بلوچها و اهل هند

..... اجرا نموده و کار فرهنگی
نشر و بخش و مفید را به غرض ارتقا
سطح فرهنگ و شناخت وضع زندگی،
روشن نمودن گوشه‌های تاریک
زندگی شان به سایر خلقها و ملل به
مرحله اجرا و عمل گذاشته بتوانند.
زیرا یکی از وظایف انقلاب کبیر
ثور در تحت رهبری حزب دموکراتیک
خلق افغانستان درک، اخذ و به پیروزی
رساندن میراث فرهنگی مترقی گذاشته
است، دولت انقلابی ما بخاطر اهدای آثار
هنری، ادبی و فرهنگی گذشتگان را
در دستر من خلق قرار دهد خلق را
را با فرهنگ عامیانه ملیت‌ها آشنا
سازد، دست آورد های فرهنگی پاک
و منزه از خرافات و اشرافیت گذشتگان
را چه در سویه فرهنگ ملی و چه در
فرهنگ جهانی به خوبترین شکل
آن در استفاده خلق مینماید مآثر دهد.
ارزش‌های مادی و معنوی فرهنگ
ملیت‌های مختلف کشور ما که در
طول حیات و زندگی اجتماعی شان به
وجود آورده اند دوباره احیاء نموده
و آنچه را که مثمر راه تکامل علم،
هنر و زندگی مفید اجتماعی است در
مرحله اجراء و عمل گذارد. زیرا
«فرهنگ انقلابی عصر ما مرحله نوین
ماهیتاً عالیتر تکامل فرهنگ بشری و
در برگزیده بزرگترین موفقیت‌های
فرهنگ گذشته است.»

اوزبیک خلق قوشوقلری

سرودهای خلقی اوزبکی

پ: فریاد

سالها و سده هاست که در سوگ زبان خود نشسته‌ایم و اشک چشمان مادر سوگ زبانه‌مان خشکید.

ما زبانی داشتیم و صدایی، کسه هم چون آب زلال چشمه سارانی در سرزمینهای سبز و آباد، پاک و زیبا بود. زمانیکه صدای دیگران را می شنیدیم، دل‌های ما، تپیدن میگرفت که: کاش صدای ما را هم بشنوند و به ترانه‌های ما هم گوش فرادهند. اما دریغ! که اشک مادر سوگ صدای ما خشکید.

نفرین بر کسانی که در پیچه‌های صدای ما را بر روی ما بستند و ما را در کویر اندوه زبانه‌مان به ماتم نشانند!

* * * *

هستیش را به حیث یک پدیده آرمانی گروه معینی از افراد هم زبان جامعه‌ما تثبیت کند.

۲- هنر و ادبیات توده، نظر به سرشت توده‌ایش، نیروی زیستی بیشتری کسب کرده به‌سبب و مقامت سرسختانند. تری پرداخت و هرچندی که واکنشهای پرسپاهه اجتماعی شدت یافت به همان پیمانده، گسترده‌گی و پایداری و نیروی نهان مقام و متی کار کرد های اندیشه‌بی توده‌های اوزبک و ترکمن نیز افزون‌تر گردید.

من، هنگامیکه فولکلور مردم دری زبان ولایت فاریاب را جمع و ثبت میکردم، متوجه منبع فیاض فولکلور مردم

فرهنگی ملتها به درازنای تاریخ زنده‌گی اجتماعیشان، نقش اساسی مییابد. هنر و ادبیات و مجموعاً فرهنگ خلقهای اوزبک و ترکمن در دوران سیاه سرداران ستمگر آل یحیی، فحن اینکه ناشناخته ماند، به‌سختی سر کوب هم‌شد. و عمل سر کوبگرانه فرهنگی در دو بخش معین و مشخص صورت پذیرفت: نخست، بخش هنر و ادبیات روشنفکرانه. دوم، بخش هنر و ادبیات توده. و در فرجامین تحلیل، نتیجه، این شد که:

۱- هنر و ادبیات روشنفکرانه، کوچکترین زمینه زایش و بالش را نیافت و از شگوفایی لازم به‌طور کلی و قطعی باز ماند و نتوانست کسه

زمانیکه هنر و ادبیات گروهی از افراد هم‌زبان یک ملت، زمینه زایش و بالش آشکار ایاخته نتواند نظر به سرشت و خود ویژه‌گی پدیده‌های قومی که ناگزیر از بودن و ماندن است؛ بتوان زیستی فراوانتری به سوی شگوفایی پنهانی میگراید، و اصالت و غنایش را در حافظه‌ها و یادها و سینه‌ها نگهدارد. و تا هنگامیکه آن قوم و گروه زنده هستند، شگوفایی و ادبیاتشان نیز دوامی دارد و ادامه‌بی. و باید تأکید کرد که شگوفایی و زایایی پنهانی هنری و ادبی و ویژه‌گی و ادبیات توده‌است. و باخواست و آرمان و اندیشه توده پیوند دارد. و همین پیوند است که در نامیرنده‌گی



اوزبک و ترکمن نیز بودم. و با تمام شتابی که در کارم بود، توانستم مقداری معتنا بهی از سرودها، دو بیت‌ها و داستان‌های اوزبکی و ترکمنی را جمع و ثبت کنم که اینکه بخشی از این سرودها و دو بیت‌ها را با معنای دری آن به نشر می‌سپارم.

متن اوزبکی

ککر ککر (۱) کیلی بیدوم
 گل بته‌گه بغلغ بیدوم
 شوخ بچه لرتوتتی مینی
 کباب قلیب یوتتی مینی
 قاشق قه‌قانییم یا غیدی
 مشقال‌گه گوشتیم یا غیدی
 ککر ککر کیلی بیدوم
 گل بته‌گه بغلغ بیدوم
 * * *
 صندوق تیبیدوم آچلدی
 طلالری ساچلدی
 طلاتیری دیبیدوم
 قنات لرم قیریلدی
 قنات بیرینگه اوچالنگه

(۱) به‌فتح اول و کسر دوم.

متن دری

کبکسر مستی بودم
 با گل‌بته‌ها پیوند داشتم
 بچه‌های شوخ مرا گرفتند
 کباب کرده باعیدند
 قاشقی، خون نداشتم
 مشقالی گوشت نداشتم
 کبکسر مستی بودم
 با گل‌بته‌ها پیوند نداشتم
 * * *
 صندوق را با لگدز دم، باز شد
 طلا هایش پاشان گشت
 سیر و استم طلا بچینم
 بال‌هایم خمیدند
 بال بدهید که پرواز کنیم • بقیه در صفحه ۴۰

آرایش

۱ - زلف: موهای درازی را گویند که از

فرق سربه پسی سرافتاده گاهی سه باف و گاهی چهار باف در انجام آن

سر بچه نقره‌ئی بسته میشود.

۲ - پیچید: موهای نسبتاً دراز و بست

که به دو پهلوی سر بروی شقیقه

افتیده بعضی چنگک شده به رخسار

میرسد و بعضی دو قات شده توسط

گیرا های رنگا رنگه مزین میشوند

۳ - پیکتی: موهای است که بروی

تخت پیشانی افتاده که بعضاً نسبتاً

در از هم میباید و لی بصورت

عمومی کوتاه بوده و بصورت

نیم دایره از بالای ابروان گذشته

و بطرف گوشها کج میشود.

۴ - کاکل: موهای بالای

پیشانی و فرق سر را کاکل گویند. این

اصطلاح برای بچه ها و جوانان

بیشتر مورد استعمال را دارد،

چنانچه بیت‌هایی در فرهنگ درین

باره وجود دارد:

و یا:

او بچه کاکل نمان حاکم دچارت میکند

پیش برگت می برت ملک فرارت میکند

۵ - پرید: دورا دور سر بچه

هارا بشکل دایره‌وی قیچی کرده و

آنرا پرید میگویند.

۶ - بافت سوی یا چوتی: زنهار

معرولاً موها پشاً را سه با یا دو

چوتی و چهار باف تمچین بالسی

کرده بدو طرف سر می آویزند.

۷ - سره: سیاهیکه به چشم

میکشند تا زیبا جلوه کند و مردم

آن منطقاً همانند تمام مردم مناطق

مختلف کشور، چشمان را می ستایند

و بهین منظور از سره استفاده

میکنند تا میاهی چشمان برجسته‌تر

جلوه کند. مردم اندراب سره

را از «کجل» انداختن (به فتح ک

وج) بدست می‌آورند. به ترتیبی

که «چربو» یا «پی» گاو را آتش می

زنند و آنرا در زیر یک ظرف

قرار میدهند تا دود آن در ظرف

ذخیره گردد، بعد دود ذخیره شده را

می ساینند و آنرا از تکه

ملیل می‌گزارند و در میان سره

دانی‌ها جاداده در بعضی مواقع

به چشمان خود استعمال میکنند.

۸ - خال کوبی: زنهار بوسیله سه

سوزن که پهلوی هم قرار داده

میشوند در محل معین صورت زن

یا دختر را با نوک سوزن ها

بصورت متواتر می‌کوبند. وقتی که

خون جاری شد یک مقدار میده گی

ذغال را که از ملیل گذشتانده شده

با یک مقدار رشقه کوبیده شده و

و یا آب رشقه مخلوط کرده آنرا

روی زخم می‌گذارند و تا چهار یا

پنج روزی متواتر مواد ترکیب

شده را روی زخم می‌گذارند تا

که زخم یکجا با مواد مذکور

خشک گردد و با این ترتیب خال

مورد نظر در وی نقش می‌بندد دخالها

معمولاً سبب است

کاکل‌ها را شانه کردی، بیا بریم سیل مزار

بدلی هر که بدی با شه زندش پروردگار

سینج تخم

همان (HARMAL) لاتین میباشد و یا اینکه ممکن است چون این گیاه بیشتر در سرزمین های آسیای مرکزی میروید کلمه (HARMALA) لاتین از کلمه رومی سرزمین خراسان گرفته شده باشد.

در ولایت باخ از جوشانده تخم سینج در علاج روما تیزم و علاج درد های معده استفاده می نمایند و در کندهار مردم سینج را غرض تد اوی نفس تنگی بکار می برند در ولایت کندهار تخم های این نبات به قسم صنیه دماغ توصیه میشود. بقیه در صفحه (۵۶)

تخم آن بر مقدار معین به مقصد متوقف ساختن خون بیضی در کما بی استفاده می شود و در بدنشان دود تخم این گیاه برای علاج دردهای مفصلی استعمال میگردد و در بعضی از محلات کشور تخم سینج به مقصد دغ اکرم های بر ازیت روده استعمال میشود. در ولایت هرات و مرهوتات آن سینج به نام هرمول (Hormoe) مشهور است که این لغت تحول یافته

اسفند که به سینج شهرت دارد و سینج تخم گیاهی است که در اکثر دشت های که آب کشور ما میروید نام علمی این گیاه (PEGANUM—HARMALAL) میباشد که از گیاهان خانواده (ZYGOPHYLCACEAE) است تخم های این گیاه در طب عسبانه کشور مخصوصاً در قراء و محلات و هم در شهرها مورد استعمال دارد از جوشانده

۵/۸

زنگنه بزرگ چارپالو۔
 وائلنگنه بزرگ موگہ۔

پدمورچل بیا تکونہ کیری

میرہ جنکیری موزی کورکوی خوبونہ

لہ توریالوختی خاریبڑہ

دبی غیر توجہ نوم وانخالی مینہ

یاری پانجنگ کی تورو وکیرہ

مانہ پہ کورکی بخونی کوبنی سمویہ

خان بہ سلخای کتری کتری کہم

ھیوادہ تابہ لد دینمن نخہ ساقہ

سلسلہ

ای یارز ملامتی بیاز ترس

در سایہ کل نشین از خار ترس

روزی کہ ترا بہ قصد کشتن بن

مردانہ قدم گذار و از در ترس

بڑے بڑے ناکریں بڑے نہ بولین بول
 رحمن میر و کب کبے لاکھ نکا میسرا بول

کھیرا سر سے کائے بیے خون لگانے
 رحمن کڑوے گمن کو چاہی بھی سنائی

آفتاب چغندی عالم کہ

آفتاب چغندی عالم کہ

خدا خدا آج مت الدیم

جو ہی بیروم بیتر چانغ

غلف ایک چیری

آفتاب دریم ویشک کہ

تو ہلدی ویشک کہ

روح دیگر انتہ
 رو چاہیے گا بکن
 کانی و کوشتی
 پتی یارتا
 چان کن سیاہ
 رودی او مالا

ستارہ ہوا ایک صدی وہیہ
 باچہ مردک پسر گگہ بورویہ
 آجیب فریو رگہ رگہ واگہ
 در عاشق ازہ دکلا ازہ موسیہ

آب کی آد کیانین کی سنبے
 یہ تینوں تب می کے جب می کہا کچھ د

بے غیب پر بیت کرین تے رحیم بڑوکن
 کہان سودا بابا پوری کرشن میستانی جوگ

ای خلیفہ
 پدر کار عاشق زہالت
 چو شب گزشت عاشق گویہ

مکل روزہ بودم مادر مرد
 مرابا دایہ داد و دایہ ہسم مرد
 مرابا شیر بز پروردہ کردند
 ازین بخت ہم بزخلام

فرهنگ

خلق

بلوچ

رمانیکه نام از فرهنگ خلق می
بریم، منظوری ما مجبور عده بی آداب و
رسوم، عادات و عقاید، ضرب المثلها،
اشعار و سرود های است که در بین
توده های عوام رواج دارد بنا
دانش عوام با فرهنگ خلق یاد می شود.

مفهوم فرهنگ بسیار وسیع بوده
و مطالب زیادی را حاوی میباشد.
فرهنگ یک ملت، تمام ارزش های
مادی و معنوی آن ملت را در بر میگیرد
فرهنگ معنوی شامل تمام دست آورد
های علمی، هنری، اخلاقی و فلسفی
یک ملت می باشد که در طول تاریخ
تکامل ملت مذکور به وجود آمده است.
از این رو میتوان گفت که فرهنگ یک
پدیده ای تا بعضی بوده و بار شد اقتصاد
جامعه، فرهنگ آن نیز مراحل رشد و
انکشاف خود را می پیماید.

در جوامعی که در آن طبقات متخاصم
وجود دارد، فرهنگ آن نیز
داری خصیصه طبقاتی میباشد. از یک طرف
فرهنگ طبقات حاکم و مسلط بر جامعه،
برای حفظ منافع طبقه مذکور توسعه
و انکشاف داد می شود. از جانب
دیگر فرهنگ طبقه محکوم و استثمار
شونده، مورد ضرب و فشار قرار
میگیرد که در نتیجه آن، ستم طبقاتی
در فرهنگ نیز به مشاهده می رسد.

چون در یک جامعه منقسم بسسه
طبقات، بعضاً ملیت های گوناگونی
موجود است، در بهلوی ستم طبقاتی،
ستم ملی نیز به شدت حکمفرما است.
در چنین جوامع، علاوه بر اینکه،
زمینه رشد و انکشاف فرهنگ ملیت
های مختلف آن میسر نیست، شرایط
اتحاد و اتفاق و برادری ملیتها

نیز نمیتواند وجود داشته باشد. زیرا
کشوری که از ملیت های
مختلف تشکیل یافته است، زمانی
اتحاد اصولی و داوطلبانه و همبستگی
برادرانه خلقها بوجود آمده
میتواند که احترام کامل به حقوق مساوی
تمام ملیتها امکان پذیر باشد.

در وطن مجبور به افغانستان اقوام
مختلفی زنده گی می نمایند که در طول
قرون متمادی دو شاد و شرم، در راه
آزادی و استقلال وطن عزیز متحدانه
فداکاری نموده اند.

خلقهای شریف پشتون، تاجیک،
بلوچ، ازبک، ترکمن، نورستانی،
هزاره و دیگر اقوام برادر ساکن این کشور
باستانی در بوجود آوردن و
ایجاد فرهنگ افغانی با هم همکاری
نموده اند.

با وجود این همه، در رژیم های
فرتوت و منسوخ ارتجاعی گذشته،
در اثر سیاست ضد خلقی و ضد مردمی
زمامداران فاسد و خائن به خلق، همه
بی خلقهای وطن از حقوق خود بر
خوردار نبودند. زیرا دست نشاندهگان
استعمار و عمال ارتجاع سیاه داخلی و خارجی
بخوبی میدادند که اگر زمین
تساوی حقوق تمام ملیتها که در وطن
واحد ما افغانستان زندگی می نمایند
بوجود آید این امر باعث اتحاد و اتفاق آنها
گردیده، همبستگی و وحدت ملی را بهمیان

خواهد آورد. در صورت بوجود آمدن این وحدت و همبستگی اقوام برادر، روزگار ظلم و استبداد، خود سری و مطایق العنانی صاحبان قدرت یعنی طبقه حاکم استثمارگر و ظالم به پایان میرسد. خوشبختانه با پیروزی انقلاب ظفر نمون ثور و بوجود آمدن دولت ملی و دموکراتیکه در افغانستان، در بهایوی سایر آزاد بهای دموکرا- تیکه، زمینه رشد و به نندگی فرهنگ و ادبیات اقوام برادر در افغانستان بوجود آمد. خلقهای شریف و زحمتکش افغانستان در بهایوی فرهنگ و ادبیات عالی و پیشرفته خود، دارای خصوصیات ادبی و فرهنگی دیگری نیز می باشند که بنام فرهنگ خلق یا دانش خلق و یا فولکلور یاد می شود، و آن عبارت از رسم و رواجها، داستانها و حکایات، قصه ها، اشعار و ضرب المثل های باشد که از قرن ها باینطرف، سینه به سینه و از نسلی به نسلی د بگرا انتقال نموده و به شکل موجوده تا امروز در بین عوام باقی مانده است.

در نتیجه تحقیق و جمع آوری فرهنگ خلق و تحلیل و تجزیه آن، می توانیم به چگونگی احوال طرز زندگی، خصوصیات روانی و فکری، ذوق هنری و عقاید خلقها، معرفت و شنا سلی حاصل نماییم. بنا بر این برای اینکه بتوانیم، بهتر و خوبتر، مردم خود را بشناسیم و از خصوصیات فرهنگی و از همه مهمتر، از گذشته و تاریخ



خلقهای زحمتکش وطن عزیز خویش با خبر شویم، باید تا حد و دامکان در جمع آوری فولکلور یا فرهنگ خلق بکوشیم زیرا بدون تحقیق و جمع آوری آثار فولکلوری و فرهنگ خلق، مطالعه و بررسی دقیق و تحلیل و تجزیه آن، نمیتوان تاریخ واقعی خلقهای زحمتکش را درک نمود. چنانچه یکی از نویسندگان بزرگ و ریاست معروف در این مورد میگوید: «تاریخ واقعی ما نهایی زحمتکش را وقتی میتوانیم بیاوریم که اطلاعات جامعی از فولکلور داشته باشیم.»

اگر اقوام وطن محبوب ما افغانستان را در جریان تاریخ مطالعه نماییم، در بهایوی سایر اقوام، و ملیت ها، تاریخ روشن می سازد که بلوچها نیز دارای گذشته برون روشن بوده و تا تاریخ گواه موجودیت شان، از هزاران سال قبل میباشد.

(باقی دارد)

نگارش: عبدالرحی «ورشان»

مشایمی از ادبیات شفاهی نورستان

نمایش برقصه و انسانه یا واقعیه تاریخی
بوده است یعنی هر مثل به پس منظر خود،
یک ماده و یا واقعیه تاریخی دارد، بر سبیل
مثال می پردازیم به شرح چینه مثل زیر:

ترجمه:

نرگا و زور مند زایید، ماده گا و
کمزور قسیر مانند (۲).

روزی دو نفر از یک دهکده، یکی
از زور گویان (سورماچ) (۳)
و دیگری از قشر پایین (طبقه
محکوم) یعنی نوتی Noti پایک
نرگا و یک ماده گا و (غنا جی)

(۱) مشایمی نورستانی (Kata) کته
جماده های پند آسین سود سندی اند که مقبول
عامه واقع شده و مشهور گردیده اند و در سوار
متناسب جهت استحکام کلام ایراد می
شود مزیت عمده این مشایمی در اینست که
اکثریت نام این امثال جنبه تمثیلی دارند
و هر کدام اینها که شهرت یافته اند

امثال شعبه سهمی از ادبیات هر زبان است
و نماینده ذوق لطیف، افکار، عقاید و عواطف،
عادات و اخلاق مردم می باشد. بعضی
معتقداند که مثل قدیمترین ادبیات
بشر است، و انسان ها پیش از آن که شعر
بگویند و حتی خط بنویسند به امثال توجه
کرده اند و در معاشرت به کار برده اند.



(۱) تاریخ ادبیات دری، داکتر جاوید ص ۱۰۱ (۲) عقیم نازا.

(۳) دلیر، جنگ آور زمام دارده، که در نبرد با هیگانه گان جسارت از خود نشان داده باشد. همچنین وضع مالی آن

قناعت بخش باشد.

و همسوار دره شدند که چراگاه عام آن منطقه بود. به چراگاه رسیدند. هر دوی آن هادر آن دره که از نگاه داشتن آب و علف زیاد شهرت داشت، گاو و نرگاو را رها کردند و به دره برگشتند. تیرماه همان سال باز این دو نفر برای این که دگر آنجا مجال زنده ماندن حیوانشان نیست هر دو روانه آن دره شدند.

— وقتی که به مقصد رسیدند، دیدند که گوساله بی در پهلوی نرگاو زورگویی (شوره) ایستاده است؛ زورگوبه مجرد دیدن گوساله در کنار نر

گاو شصدهای خوشی بر آورد و گفت: «واه واه، نرگاو من زاییده است.»
مرد نوتی (Noti) (۱)
به نهایت احترام گفت: «آقا، غناجی من زایید. است، اگر باورنداری به پستان گاو من نگاه کن.» مشوره (زورگو) گفت: «شکر بخوا بید! اگر غناجی شمامی زایید، گوساله در کنار غناجی شمامی ایستاد، در حالی که پهلوی نرگاو من ایستاده است. لب ت را بچنجان، ورنه ۳۲ دندانت را به شکمت فرو خواهم برد.»
زورگو، با دادن این اخطار، مهر

خاموشی بر لب مرد نوتی زد. و هر دو نرگاو، غناجی و گوساله را به پیش رانده به قریه خود، بازگشتند.
هنگامی که به دره رسیدند. مرد نوتی به دادگاه به اصطلاح نورستانی ها «اوره امو (Uraama)» رفت و طالب گوساله خود شد. اوره و جیش هان مرد را احضار کردند و از ما جرایم و مطالب خواستند شخصی مذکور قصه را از آغاز طوری که رخ داده بود گفت و کما فی سابق ایستادن گوساله را کنار نرگاوش دلیل ملکیت خود دانست.



(۱) (Noti) : گروه و افراد ضعیف که از طبقات پائین اجتماع است و در شرایط ضیق و رقت بار اقتصادی گور بوده

و این وضع اقتصادی بر روحیه آنان تأثیر کرده و دلاوری آنان را نیز از ایشان گرفته است.

(۲) Uraama : خانه که در آن کمیته انطباقی طی دهه که برای یکسال انتخاب شده اجتماع نمایند.



اوره و جیشت ها، گوساله راحق
 مسلم مردنوتی دانسته، فیصله خود
 را به نفع نوتی اعلام نمودند چون
 این مرد به یکی از طبقات ممتاز و وابسته
 بود به فیصله جیشت ها قناعت نمی کند
 و به خاطر این که ملامت نشده باشد
 فیصله را از انس به محکمه جن ها محول
 می کند و می گوید: «این دعوی ما را
 بایده داد گاه با صلا حیت و حوش که در
 فن دادگری ماهر باشد فیصله نماید. (۱)
 روز دیگر، جارچی ها و حوش
 را خبر می کنند تا در یک میدان وسیع
 که به همین منظور تعیین گردیده است،
 با غرض فیصله این قضیه اجتماع نمایند.
 و حوش «روز معین در موضع مذکور
 حضور بهم میرسانند (۲) اما در بهاء
 جلسه و حوش حاضر نشده است.
 و حوش فیصله را به رو بهاء که در زیر
 کی و زرنگی معروف است حواله
 می کنند و با بی صبری انتظار آمد
 نشرامی کشند.

مانده بود که رو بهاء از دور پدیدار
 شد و لنگ لنگان می آمد. جمعیت همه
 شاد شدند. حینی که رو بهاء، وارد
 مجلس شد زور گو بر آشفت و زبان
 ملامت کشود ده گفت: کدام جای
 کمرت شکسته بود، که این قدر دیر
 آمدی؟
 رو بهاء لحن پوزش خواهاز، گفت:
 یا شریف بزرگمنش! (۳) به بزرگواری
 خود مرا خواهی بخشید زیرا که،
 عذر من، عذر معقول است. اگر تاب
 شنیدن باشد خواهی گشت.»

لحظه ها پیهم می گذشت تا روز
 پخته شد و آفتاب به نشستگاه خود تقرب می
 جست. جمعیت همه منتظر و چشم به
 راه رو بهاء بودند. و از انتظار زیاد
 به ستوه آمده بودند در این وقت به گفته
 نورستانیها آفتاب دو عصا به غروب

(۱) نظر به به عقاید خرافی و افسانوی در آن عصر در مورد و حوش هم به زبان آدمی گپ می زدند.

(۲) از هر جنس یک نماینده.

(۳) شریف در آن روزگار، به معنای ثروتمند بوده و هم به شخصی اطلاق میشد که به کثرت
 سواشی دامنه کوه را سایه میگرد. تصادف عجیب است که در فرانسه هم قبل از انقلاب به سر مایه دار شریف میگفتند.

حننا

زینت نوع و عروسان

همزمان با انکشاف علم و دانش
تغییری در چهره زندگی بشری
گردید. انسان با ایجاد هنر و آفرینش
دساتیر اجتماعی، بر تسخیر و استفاده
پدیده‌های طبیعی نایق گردیده و فرهنگ
جامعه را بنیان گذاشت. نقش و پیوند
اصول زندگی مدنی بمقایسه هر عصری
خصوصیات قدیم را تجدید نموده
تا آنکه رفته رفته کلتور جو اوضاع تحول
یافته بسوی ترقیات چشمگیر امروزی
گرایش یافت و انسان کنونی با پی
ریزی اساسات نوین، سلسله عنعنات
کهن را به اصول متبدل امروز تبدیل
گردانید.

فرهنگ که عبارت از مجموعه و عهده
دست آورد های جامعه در سیر تکامل
مادی و معنوی آن می باشد.
نشاندهنده تکامل متمدن بشری در دوره
های مختلف بوده، و ریشه آنرا
می توان از جستجوی جنبه های فو لکلور-

ریک با اثر رنگ، خاق در زندگی عوام
در یائت نموده و در حقیقت همین فرهنگ
خلق است که مطابق به تکامل نظام
اقتصادی و اجتماعی جامعه انکشاف
نموده فرهنگ جدید را میسازد. من
و رسوم رشد یافته مردم که جزی
از پدیده های کلتوری جامعه بوده
و پیروی از سلسله آن جریان دارد.
در هر جامعه موالق باشر ابط درونی آن،
در وران های مختلف خصوصیت
خاصی کسب کرده است. مخصوصاً
مراسم ازدواج که (حننا باری) یکی
از صحنه های آن میباشد در گوشه و
کنار وطن ما به اشکال مختلف
اظهارات عنعنوی دیده میشود.

حننا گیاه هست که برگ آن را می ساینند
و در مواقع مختلف دست و پای موی
خوبش را با آن رنگ میکنند
و در وطن ما آنرا (خینه) میگویند.
این گیاه مانند یک پدیده زینتی از قرن

ها پیش مورداستفاده قرار داشته است.
محتاج به زینت نبود حسن خداداد را
آن به که حنا بر بد بیضا بگذاریم
(صائب)

در شب های عید، برات، نوروز
و سایر میاه های معتدلی از حنا بشکل
عنعنوی استفاده میشود و در موقع گرما
دست و پا را به خاطر عرق نیز خینه
میکنند و خینه یکی از تعایف لازمی
است که بنام عیدی، براتی و غیره
از طرف داماد به خانم نامزدش میفرستند
کلمه حنا را در اصطلاحات و کنایات
مختلف نیز استعمال میکنند. مثلاً (بای
در حنا بودن) که کنایه از کند راه
رفتن است، اگر کسی در کاری تعالی
ورزد و زودتر از چاهرنه خیزد
کنایه با او میگویند (نکنش دست
اش ده خینه است) که این اصطلاح را از آنها
در قسمت دختران خویش استعمال
میکنند. حنا بندی در ازدواج مراسم

خاصی را نشان میدهند که در
ابتدا با فشرده یا از عنقه عروسی در
موردان صحبت میشود.
مراسم عروسی در شهرها در یک
شب خاتمه می پذیرد. در حالیکه این
مراسم در محلات و روستاها سه شب را
در بر میگیرد. شب اول را بنام
(خویش خوری) و شب دوم را (شب
خینه) میگویند و در شب سوم عروس
به خانه داماد میرود.
در شب اول نزد بکان و خویشاوندان
عروس در خانه عروس و از داماد
در خانه داماد جمع شده و سر رشته
کار فر دار میگیرند. اکنون بیشتر در
دهات بعد از شب خویش خوری مرد
ها برای خبر کردن اقارب و دوستان
می بر آیند ولی در شب خویش خوری
زنهای که بنا باشد فردا به خبری بروند
دست و پهای خود را خینه میکنند
و وقتی اینها فردا بنام خبری به خانه
وارد میشوند پول و میوه خشک
و غیره بنام خبری دریافت میکنند.
این مراسم بطور جداگانه از جانب داماد
بنام (شاه خیمه) و در خانه عروس
بنام (عروس خیمه) صورت میگیرد.
شب دوم (شب خینه) اصلاً جشن
گیری و خنابندی صورت میگیرد.
مراسم مالیدن حناء در دست داماد
و عروس ترقی میکنند. در خانه داماد
که عموماً ساز و سرود بر پا باشد
جوانان از محلات دورتری بنام توی
می آیند. دسته نوازندگان را سازنده میگویند

و ان را بنام های (ساز کته) که
عبارت از دهل و سرنای باشد و (ساز بده)
که با آلات موسیقی دیگر چون تنبور
هرمونه و غیره مجهز باشد یاد میکنند.
درین شب مردم بعد از صرف غذاهای صرف
ته اشای ساز و رقص و شادی میباشند
و در حوالی دوازده شب یک تعداد که
اکثراً از نزدیکان دامادی باشند.
با ساز بدنبال گل خینه به خانه عروس
میروند. ساز و رقص جوانان، در راه
نیز ادامه داشته و موقعی که به
خانه عروس رسیدند در آنجا یک پنجه
ساز میکنند و حنا بیارید میخوانند.
تا آنکه گل خینه را می گیرند. کیفیت
خواندن حنا بیارید نیز در همین جا است.
گل خینه همانطوریکه در شهرها نیز
معمول است عبارت از بن چیر هاست.
در تحت چوبی ای مزین با گل های
کاغذی، شیرینی، قاب از حنا تر شده،
حناء بسند و یا خینه بیج، شمع و یانوعی از
چراغها را میگذارند و وقتی آنرا
از خانه عروس میگیرند یک یک
بنوبت آنرا بسر گرفته پیشا پیش
نوازندگان رقص کنان دو باره
به خانه داماد میروند. این هم نمونه
از خواندن حنا بیارید :
حنابیار بنام دستش به این
حنای خینه با نقش نگینه
اول تو مرا به عشق راضی کردی
حنابیار بنام دستش به آید
لطف و کرم و بند نوازی کردی
حنابیار بنام دستش به آید

من در دل تو وفاندیدم هرگز
حنابیار بنام دستش به این
ایدوست بین زمانه سازی کردی
حنابیار بنام دستش به این
حنای خینه با نقش و نگینه
حنانداریم از کاسه بیارید
وقتی بهانه بر میگردد اند موقعی است
که میخواهند دست داماد را خینه
کنند برای چند دقیقه ساز خاموش
میشود. سویی سفیدی قدری خینه را در
کف دست شاه میگذارد. بعد سامان
همان ده، با خینه بیج انرا می بندد.
پس خوردی چون برادر و یا از
سر بوطن شاه بنام شاه بالا و جوانان دیگر
نیز خینه میکنند. ولی قبل از حنا بستن
سلمان از سر بوطن و آشنا پان چیزی
پول دریافت میکنند. دادن این پول
بنام سیالی شب خینه معمول است.
مقدار پول معین نیست کسی ده، کسی
بیست و کسی صد و پنجاه می اندازند
و دلاک (سامان) از هر کسی که
پول میگیرد پول دهنده را معرفی
میکنند و میگویند (فلانی صد افغانی
خانیش آباد).
پول جمع شده با سامان عرف به دلاک
تعلق میگیرد. سهم سامانی در امور
این عروسی آشپزی است وی بر علاوه
عصر فردای آن که شاه را کالاهو شانه
تمام لباس عوض شده وی را چون
بوت، کلاه، لنگی، کرتی و غیره را نیز
میگیرد. بعد از اینکه دست داماد بسته

شد و موضوع سیالی هم ختم گردید.
ساز دوباره شروع و تا حوالی صبح
ادامه پیدا میکند.

حنای بندی عروس شکل دیگری
دارد، سردها در خانه عروس کمتر
حصه میگیرند و آنچه در آنجا پر شور
است آوازی خوشی زنهاست. زنان
و دختران اولاد عروس را شال می
اندازند و آهسته برو میکنند. شال

میرقصند. و شال اندازی یکی دو ساعت
قبل از شام صورت میگیرد. تا آنکه
داماد خیل دنبال گل خینه آمده وقتی
گل خینه را بردند انگاه، دست
و پای عروس را نیز خینه میمالند،
بقسمی که اولاد شیرینی بخش میکنند
و عروس را ایستاده کرده دستش را چپه
بفرش میدهند درین وقت يك یا چند
زن از خسر خیل عروس در آنجا



چادر مخصوص است که هر عروس
آنرا می داشته باشد و برای عروسی
عموماً رنگ سبز و یا فیروزه نی را
انتخاب میکنند. ولی منظور از (شال
اندازی) پوشا نیدن روی عروس
است که با شال مخصوص و یا چادری
انرا پوشانیده در کتج خانه می نشاندند
و دختران با ساساز (دایره یادایسره)

حاضر بوده چیزی پول به عروس
میدهند بعداً هفت دختر خانه يك يك
كلك خینه را از قاب برداشته و بدست
عروس میگذارند و از بین زنها کسی
که نیکه بخت تر باشد میکند دست
انرا با خینه بیچ می بندد وقتی دست
و پای عروس را خینه کردند،
همسالان و هماینان نیز به افتخاری

دست خود را خینه میکنند و با خینه
بیچ های که قبلاً به همین منظور
دوخته شده است دست خود را میبندند.
عصر فردای آن که عروس را آرایش
و پایه اصطلاح محلی انرا (راست)
میکشند دوباره آهسته برو میکنند
و این شب سوم عروسی یعنی شبی است
که عروس بخانه داماد رفته دوباره
بزندگی نو آغاز نموده، زندگی جدید
را دور از فامیل پدر آغاز میکند.

مراسم باین شکل در نواحی و اطراف
کوهدامن دیده میشود و ممکن است
در دیگر اطراف و اکناف مملکت که مردم
آن از نظر لسان، لهجه و خصوصیات
منطقوی از هم فرق دارد، تفاوت
اندکی بمشاهده میرسد.

گرچه در شهرها مراسم ازدواج تغییر
یافته و بصورت مختصری بر گذار
میگردد شرایط برگذاری عروسی
شرایط مختصر داشته و متاسفانه
شرایط اقتصادی و اجتماعی بی توازنی
را در وضع اقتصاد خانواده ها به
وجود آورده که ریشه موازی با
انکشاف فرهنگ شیوه های نوین
زندگی اجتماعی پدید آمده تجدید
سنن و رسوم قدیمه با تغییر سایر
شئون اجتماعی در سیر تکامل کلتور
جامعه متصور گردیده و روا بطمطلوبی
را در بین مردم برقرار مینماید.

آت بار اویده برکت بار

هو آته لرسو زی دور که آت بار اویده
 برکت بار . حقیقت ده هم برکت بار .
 آته باها لریمیز مینک لرییل دن
 بیر آت بیر له انس آلکن و آت بیر له یخشی
 یمان کونلر یاده الفت تا بکن .
 آت اوروش - یوروش لرده اوز بیگه -
 تر کمن خلق لرینی بیر ینجی بار و همدی
 دور . آته لرسوز یجه آت نی بیر ینجی بار هم
 شو اوز بیگه - تر کمن لرنی آته باها
 لری رام قیلکن و آت دن یخشی نائده
 آلکن . آتلن ، آتچاپ ، آت قوی ،
 اور و باسد یکن سلحشو رلیک هیجانلی
 و قهرمانانه سوز لر آته لرسوزی دور
 کیم او غلان لریگه نسل دن نسل گچه
 قالکن . آت ، اوز بیگه - تر کمن
 خلق لرینی قاشلر یده نهایت سیز حرمت
 بیر له یاد بو نور .

آت، سراد دیکن سوز لر بیر له اوز لر زند
 لریگه آت اسراش و آت سینه نی اورگاتور لر .
 اوز بیگه ، تر کمن باها لری همیشه
 آت دن تور لوک بولیم لرده ایش آلکن . اگر
 چاها رآت ، اولاقچی آت لر بیر له باو لر که
 بوریش قیلکن بوسه لر ده عادی آت لر دن :
 دهقا نچیلیک ، یوک تارتیش ، کوچ
 یو کلهش اینیسه بیر بیر دن ینه بیر جایگه
 خبر ، پیغام و ایلچی یوباریش ده کوب بهالیک
 ایشلر هم آلکن دور . البته بریم قرن اول

لر یاده یور تیمیز افغانستان ده هم هسته چی
 لرنی چاها ر ناملی بیر له یا د قیلور
 ایدی اوشل چاها ر البته آت بیر له بو لکن .
 آت نسلینی یخشی اسراب - یخشی
 ایغیر و یخشی هیلقی لرنی جور له لب
 اولردن یخشی تایلر آلکن و یو تایلر
 دن آت چیقارکن آت لرنی انسانلر گه
 سوغه قیلکن منه شو اوز بیگه تر کمن
 خلق لرینی باهالی دور .

اوز بیگه - تر کمن کورده شچی خلق
 لرینی قهرمان قیز لری هم آت چاپش
 ده ممتاز اورون آلکن دور .
 توی لرده ، تما شالرده کیلین لرنی
 کیاو او پلر یگه آلیب کیلش ده یخشی
 آت لرنی بز اتیب آلیب کیلکن دور لر .
 آت اوز بیگه - تر کمن خلق لرینی عایله
 سینی بیر جزوی بولوب قالکن د یسک
 بمالغه ایمن نیگه کیم تار یخ شو سوز
 لرنی کیلتو رکن . حتی تار یخ بو یروغیچه
 آتیلا معنی سینی آتلانکن دیب ترجمه
 قیلکن .

آت باقن آدم لرنی اوز بیگه - تر کمن لر
 باشقه لردن شجا عتلیک ، قورقمس
 باطور رراق دیب ایتو رلر . حاضر جانه جان
 و تیمیز افغانستان ده برچه خلق لرآت
 بیر له الفت آلکن . اینیسه اولاق

یاو غلاق «بز کشی» مسابقه لر یاده آت
 دن آت چیقارکن لر کوب . آت لراست ده
 برچه حیوان دن زیرک ، هشیار بو لکن
 او نینگچون اوز بیگه - تر کمن لر
 کچه لر اوزون یول لرده ، سیاحت
 لرده و باشقه برچه ایش لریده آت نی
 قولاغیگه و پیشقیر یشیگه و تو یاق
 قاقیشیگه کوب راق دقت قلیب متوجه
 بولور لر . اکثر و آت لرده آتلانکن
 کبشی قچی او رگنده هم آت ایلگری
 باسد سادین تو یاغ قاقیب ایگه سیکه هشدار
 بیرکن ، نتیجه ده هم یاو غری یا بیر وحشی
 حیوان او چراشی کوریلکن دور .
 حتی بعضی تر بیله بو لکن آت لرد شمن
 لرنی تانیم آت گه یقین کیلکن ده ایکی
 آلدینکی تو یاغی بیر له دشمن پیشانه سیکه
 اوروب یقیتکن لیگی کوب کورولکن .
 منه بو تو غری یاده گی آت لکن قهرمان
 اولاقچی بیگرت نی آت چراغ پایه بولوب
 تورکن چاغده گی باطور لیک سیما سینی
 کورورمیز :

عزیز اولکه سیز افغانستان شمال
 صفحاه تریده گی قهرمان باطور اولاقچی
 لردن بیر آت او ینا تیب قورده مانگه
 یورشیده آت «چراغ پایه» حالده کورونور .



دلويدي يخو قبيلو په عوامو کي د ناروغيو دعوو املو مفاهيم او علاجونه

همدارنگه د زيارت د خوردي پر هيزي هم يو د بله توپير سره لري.

په تخينو سيمو کي دخلکو ترمنځ تخيني خاص او ازونه او داسي کلمات چي مفهومي يې نه پيژندل کيږي هم سته چي پر خطرناکو ناخو نو يې وايي ترڅو هغه بلاوي چي زيانمني دي او هغه بلاوي چي زيان نه رسوي خو پام يې نه وي دروان سړي له مخي ليري سي.

د ناروغيو دعوو املو په مفاهمو کي بل (باد) دي (باد) د ټولو عضوي ناروغيو عامل گڼل کيږي او دا بيا پر دوه ډوله وېشل کيږي چي يو يې (سړه باد) او بل يې (ژوندي باد) دي.

هغه ناروغي چي پر ژوندي بدن پ او زخم جوړوي عامل يې (ژوندي باد) بلل کيږي او ډير خطرناک او نه جوړيدونکي شکل يې خو راره (جزام) دي چي د (ژوندي خوردي) په نامه يوه خاصه خورده ورکول کيږي.

بيا داسي سته چي هغه انسان ته زيان نه رسوي خو څرنگه چي انسان هغه نه ويني نو په ناپاسي کي دانسان له لاسه زيان ورور سيري او نو ځکه دوي دخلپل غچ اخيستلو په خاطر انسان ته زيان ورورسوي. مثلاً د دغو بلاو کوم کوم چي په لار کي پروت وي او انسان په ناپاسي پکښي وځيږي نو د هغه هرا ندام ته چي زيان رسيدل يوي بلاوي دانسان هغه اندام ته زيان رسوي.

په دې جمله کي تخيني داسي هم سته چي دانسان سره مينه او الفت لري او کله چي يې پر انسان مينه راسي هغه په غيرکي نسي او نو ځکه انسان ناروغي نه پيږي. په دې لړ کي ټولگي زلميان او پيغلي ډيري د دغسې بلاو تر اثر لاندې راځي.

کله چي پر کوم چا اثر ورسوي نو د هغه دپاره تاويز او زيارت تر مايل کيږي او د هر ډول اثر ي ناروغي دپاره د تاويز ډول او زيارت معلوم دي

د ناروغيو دعوو املو مفاهيم په هغو سيمو کي چي د ناروغيو څرخه ليري واقع وي هلته لا پوهني لارنه وي ميند لي پريو لپرو اسي پرگنيزو عقايدو ولاړوي.

په پوهني او ليري کليو کي د ناروغيو عوامل په عام ډول دوه ډوله دي چي يو يې (اثر) او بل يې (باد) بلل کيږي. د ناروغي د پيښيدلو په وخت کي که عامل دائر څخه و بلل سو، تاويز، خابثت او خورده ورته اخيستل کيږي او که يې د ناروغي عامل باد و گڼل سونو دواو ټوټکي ورته ورکول کيږي.

په عام ډول هر ناروغي چي په دوا او ټوټکي په نشي نو دائر څخه يې پولي او دائر د نوع او رابطي تاويز او خورده ورته ورکول کيږي دا تر عامل هغه ناپيژندونکي بلاوي گڼل کيږي چي ددوي په عقیده هميشه انسان ته پتي وي او هرکله چي يې لاس پر برسي نو زيان ورسي. په دغو بلاو کي تخيني

داعقده عامه او پخده چی د ژوندې
خوردی) دغسی ناروغه یا مطلق جور
سوی او یایی ژوند د تکلیف څخه
بیغمه کوی .

د انسان د بدن ټوله دنننی ناروغی
د پره باد څخه گنل کیږی. چی ددغسی
باد عامه ناروغی (روماتیزمی)
در دونه دی .

د کولمو درد، ژړی، دستونی در
داو دداسی سلگو نو ناروغیو اولنی
دعا مل دها دپه نامه یاد پیری دهاد
ناروغیو د مجادلی دپاره دویو او پوتو
څخه داروگان جوړوی او ناروغه
تهور کول کیږی .

د هادی ناروغیو د تشخیص وظیفه
د هر تجربه کاره سپین پیری او سپین
سری بنیعی په غاړه ده .

داسی سړی یا بنیعی چی د تشخیص
صلاحیت ورکول سوی وی ناروغه
گوری او د درد د خای او ډول پوښتنه
بی کوی بیا دارو ور فرما بی خو په
لځنیو وختونو کی د دقیق تشخیص
له پاره د ناروغ ژبه، سترگی او حتی
متیازی هم گوری او بیا دارو ورته
تیا کی .

دغسی عوام دناروغیو د عواملو
په تشخیص کی په عوامی عقیدې او
خپلو محدودو تجربو تکیه کوی
او کله چی دیو ناروغه د ناروغی
مظاهر دیو بل پخوانی ناروغه سره

چی هغه هم په دغسی ناروغی اخته وی
بر ابرو وینی نو عینی هغه دو او دارو
ور کوی چی هغه تهور کول سوی
وی .

هغه ناروغی چی په دوام و کپری
پا په رواجه داروگانوی چاره ونسی
نوداسی ناروغی د اثره بلل کیږی
او بیانو دهغه چاوظیفه ده چی تا ویز
او ځاینتور کوی .

دغسی ناروغه سړی په یوه داسی
کو ټه کی کبینوی چی هلته نور
خو ک نه وی بیا پر خپل سر یو څا در
واچوی او ورو ورو دناروغه څخه
پوښتنه کوی. که ناروغه آرام و ښه
او که بی پیری بی تابی کولی نو وای
چی دا پیر سخت تر اثر لاندی دی .

په دماغی ناروغیو اخته ناروغان
چی په دغسی وخت کی پرتی (هزبان)
وای نو دا د ناروغه د ژبی او فکر
خبری نه بولی بلکه دهغو بلا و خبری
بی بولی چی ناروغه بی تر اثر لاندی
راوستلی وی .

په عوامی ډول هغه بنیعی چی په
لادی ناروغیو اخته وی عامل بی اثر گنل
کیږی او په دغسی سوا ردو کس
تر دارو د مخه د اثر د منځ نیوی عملیه
په تطبیقوی .

هغه عوام چی دخپل ناروغه په
باب پیره پاملرنه لری نو دارو او
ټو ټکی او تاویز په یوه وخت کی

کوی ، خوا احتیاط کاره سړی داکار
پیر زیانمن بولی او عقیده لری چی
که دا دوازی عملی پر یوه وخت
اجراسی نو ناروغه پیر لیر د جوړید
وله پاره گټه اخلی .

کله چی دناروغه تشخیص ورک
او نامعلومه وی نو لځنی عوام کتنه
کوی ، داکار خاص خلک کوی او

هغوی هم سر پتوی او بیا وایی چی دا
ناروغی د اثر څخه ده یاد ا تر څخه نده .

دغسی کتنه والا په کوچیانو قبیلو کی
نسته خو په کلیوالی قبیلو کی داسی
خلک دیوی حرثی په ډول داکار کوی
په هغو علاجونو کی چی داروگانو سره بی
کوی پو ستکی اچول یوه عمده عملیه
ده . داکار داسی کوی چی یو لځوان

پسه یا وز گری حلال کپری او ژر ژر
بی پو ستکی لځنی و کساری او بیا
ناروغه په داسی حال کی چی کالی
بی ټول کبلی وی دغه پو ستکی
پرو پیچی سر پیره نور کالی پرو اچوی
د ناروغه د بدن په حرارت د پو ستکی
هم گرم شی او ناروغه خو لې و
کپری. دا علاج پیر موثر گنل کیږی .

اکثره خلک دغسی ناروغه د
خیراتی پسه یا وز گری په پو ستکی
کی اچوی او عقیده لری چی دخیرات
پرکت به دپو ستکی داغیزی سره یو
لځای دناروغه تکلیف ژر کم کپری
بغیه در شماره آینده

کمان ندافی

حسین احمدی

یا وسید صلابی پخته

آثار فولکلوری در شرف نیستی و نابودی قرار دارد. بنا بر این باید که این آثار ملی فولکلوری از جمله (واله حلاجی پخته) مورد مطالعه قرار گیرد. صوتی غنی ندافی سابقه دارد و مورد کمان ندافی چنین اظهار نظر



انقلاب صنعتی تحولات عمیق را در تمام ساحات زندگی مردم بوجود آورد. این تحولات روابط بین پدیده‌های را دگرگون نمود و دهنه آنها شکل و مضمون نو بخشید، کهنه جای خویش را به جبر به نورها نمود و نو تا روز روز عرصه های جدید را اشغال کرد و متکا مل گردید در نتیجه انقلاب صنعتی رویدادهای بیوم، چنان سریع دنبال برشد که حتی در میان وسایل عادی زندگی نیز تغییرات رونما گردید.

این در جمله تغییرات صنایع دستی با تهدید ارزش های جدید انقلاب صنعتی و زندگی نوینی مواجه گردید. و آثار بیکه در ضمن در معرض زوال قرار گرفته است، عبارت از آثاری است که تقریباً به زندگی ابتدائی بشر مربوط است مثلاً صنعت سازوفکلی آلات موسیقی، آهنگری و کمان ندافی (وسایل حلاجی پخته) و غیره که سابقه دیرلانی دارد. چون شغل و حرفه هر محیط و منطقه نظر به ذوق و استعداد و پیداوار و آب و هوای آن محیط و منطقه فرق دارد روی این مسئله وظایف است که شغل قالبین باقی مردم

در صنایع شمال، صنعت دست دوزی مردم قند هارو هیرمند و شغل ندافی در ولایت پروان و ننگرهار و لغمان و غیره رایج می باشد. قبلاً تذکر یافت که آثار فولکلوری مورد تهدید ارزش های جدید انقلاب صنعتی و زندگی نوین مواجه گردید و می دارد» تأسیس ندافی به وسیله زنده پیر احمد جام صورت گرفته است و شغل ندافی در افغانستان ابتدا در ولایات ننگرهار و لغمان را ترویج گشت زیرا کمان ندافی با همه اجزای آن در ولایات ننگرهار و لغمان ساخته می شد متعاقب آن این شغل در ولایت پروان

ودر ولسوالی پنجشیر، غور بندتر و یج یافت.

امانا گفته نماند قبل از آن شغل ندافی (پخته تکانی) بشکل حلاجی وجود داشت که بنیان گذار حلاجی «حسین بن منصور حلاج» است که از زمان زندگی وی پیش از هزار سال میگذرد. حلاج در قرنی زندگی میکرد که مستشرقین آنرا نهضت اسلام نامیده اند یعنی زمان شکوهمندی خلافت بغداد. حسین بن منصور حلاج در حدود سال ۳۳۳ هجری (۸۵۷ م) تولد یافته تا سال ۳۰۹ هجری (۹۲۲ م) مولدش قریه طور است آن دهکده ای بود در گوشه شمال شرق شهر «بضا» در هفت فرسنگی شیراز زندگی میکرد. پدر حسین بن منصور هم حلاج بود. ندافان منعیث و ظیفه پشم و پخته های مستعمل و کهنه دوشکک (توشکک) لجاج، بالشت را میتکانند - تا پخته نرم و ملایم شده و بتو انسد بروی آن راحت و آرام بخوابند قبل از اینکه به وظایف و خصوصیات ندافی بپردازیم، خود دستگاه چوبی ندافی را با آلات و اجزا آن معرفی و توضیح میداریم:

دستگاه ندافی اصلاً از چوب ساخته شده است که ندافان آنرا بنام کمان یاد میکنند. کمان از نگاه عمومی از چهار قسمت متشکل است. : ||| |
اول - تیر کمان - دوم - چنگکک |

سوم - غولکک - چارم - کوبه کمان - آله پخته تکانی (کمانی ندافی) از نگاه

خصوصی (جزئیات) متشکل است از اجزای ذیل ۱ - پره کمان ۲ - طاراق (فوقانی) کمان ۳ - قبضه کمان ۴ - زه کمان. اکنون هر کدام آنرا به ترتیب ذیل تشریح مینماییم :
۱ - کوبه کمان :

آله ایست چوبی که شکل و ساختمان آن مثل صراحی شیشه نی است که مردم ولایت ننگرهار آنرا از چوب شیشم میسازند و بوسیله زدن کوبه پخته تکانده می شود .

۲ - غولکک کمان : چوبی است منحنی شکل که معمولاً از چوب بانگس ساخته میشود که وظیفه آن برداشتن لنگر کمان است .

۳ - تیر کمان : متشکل است از چوب دراز که تقریباً تمام اجزا کمان در آن محکم بسته شده و معمولاً تیر کمان را از چوب سپیدار (عرعر) میسازند.

۴ - چنگکک : چنگکک کمان هم مانند چنگکک ماهی گیری از آهن ساخته شده، اما نسبت به چنگکک ماهی گیری بزرگتر است . ندافان به استفا ده از چنگکک به مقصد تکاندن پخته چنگکک را در سقف خانه و یا دیوار نصب مینمایند تا کمان

استوار نگهداشته و به سهولت بتوانند پخته را تکانند.

۵ - پره کمان : معونه از چوب توت ساخته می شود و بوسیله پره کمان زه کمان بر وی آن بسته می شود .

۶ - زه کمان : عبارت از تازی است شبه تار دنبوره و رباب بوده اما نسبت بان ضعیف و محکم میباشد . زه کمان را از روده گوسفند میسازند تقریباً از بیست روده گوسفند یک تار زه کمان ساخته می شود .

۷ - طاراق کمان : قسمت فوقانی کمان را می گویند که زه کمان از قسمت فوقانی در آن محکم بسته می شود. وظیفه آن استوار نگهداشتن زه کمان می باشد. طاراق کمان اغلباً از چوب توت ساخته می شود .

۸ - صابده چوب : چوبی است باریک که در حدود یکمتر طول دارد. وظیفه آن هموار و نرم ساختن پستی و بلندی پخته دوشکک و لجاج میباشد. معمولاً صابده چوب را از چوب بادام کوهی میسازند. زیرا چوب بادام کوهی خیلی محکم و بادوام می باشد.

۹ - قبضه کمان : قسمت وسطی کمان را بنام قبضه



رکھشا بندھن بہت پورا رانا تو ہوا رہے۔ پورا نے سمے میں بھی جب دیش کے جوان بودہ میں جاتے تب بہنیں ان کے
 راکھی باندھتی اور تلک کر تی۔ راکھی باندھ کر وہ دل ہی میں ہی کہتی: »راکھی میرے بہانی کو نکایفون سے
 بچانی» راکھی باندھو اگر جوان اپنے دیش کی ماں اور بہن کی رکھشا کے اے دشمن سے لڑنے چلے جاتے تھے۔
 آج بھی رکھشا بندھن گئے دن بہن اپنے بہانی کو راکھی باندھتی ہے۔ اس کا یہ معنی ہے کہ راکھی اوں کے بہانی
 کو سب مشکلات سے بچانی۔ بہانی بہن سے راکھی بندھو اتا ہے اس کا بھی معنی یہ ہے کہ وہ سدا اپنی بہن کی رکھشا
 کرے گا۔ جس انسان کو راکھی باندھی جاتی ہے وہ سدا اپنی بہن کی رکھشا کرتا ہے پس تیو ہا رکھے آنے سے پہلے ہر جگہ رنگہ رنگی
 راکھی بان ملنے لگتی ہیں اس تیو ہا رکھے دن سب لڑکیاں ملکر جھو لاجھولتی ہیں ناچتی ہیں اور گاتی ہیں۔

ر کھشا بندھن

رکھشا بندن یکی از مراسم خیلی قدیم برادران اهل ہنود میباشند .
 این روز در تمام نقاطی کہ اهل ہنود در آن زندگی می کنند تجلیل میشود .
 درین روز خواہر ، را کھی را ، کہ عبارت از یک نخ ابریشمی است دور بند دست برادر خود می بندند و بہ برادر خود شیرینی ہدیہ میکنند .
 انجام این مراسم در حقیقت خواہر شرف و انتہای خود را در اختیار برادر خویش می گذارد و برادر متعهد میگردد کہ از شرف خواہر دفاع نماید .
 در قدیم ہنگامیکہ جوانی برای حفاظت وطن علیہ دشمن بہ نبرد می

پرداخت خواہر بدست برادر را کھی بستہ مینمود و ہستہ زمزمہ میکرد (ای را کھی برادرم را حفظ کن) و بعد بہ جنگ دشمن میرفت .
 مراسم (رکھشا بندھن) امروز ہم بہ شکل عنعنوی با طرح های مختلف از قبیل گل های رنگارنگ بر گذار حفاظت وطن علیہ دشمن بہ نبرد می

را کھی آہوار بہن کاہے

را کھی بہت وصیمیت خواہراست

را کھی تو بہار بہن کاہے

بستہ نمودن آن سز و رانگیز است .

امن کا بندھن ہے سو کھرائی

ہو نو آئی را کھی لائی

بھائی وہ دھنیہ سو بہاگہ ہے

بر اداری خوش قسمت است کہ را کھی دارد

جس نے بہنا داہگا ہے

خواہری خوش قسمت است کہ برادر دارد

وہ بہن دھنیہ جس کا بہائی

ہو نو آئی را کھی لائی

بات یا بات خواب

قصه ای بات خوشا نه و بات خور و غنی

کسانی که از لوگر اند و یا آنانی که از ولایت لوگر دیدن کرده باشند با این دو کلمه بالا بر خورده اند و آنو با آن حتماً آشنایی داشته و یا آنکه محض ناسی از آن دو محل رامیدانند که یکی از این دو نام در قریه ای نزدیک بل علم در مرکز ولایت لوگر موقعیت داشته و دیگر آن در یکی ولسوالی برکی

بر کثیثت یکه قریه را دارد. مادر این جا صرف یکی از این بات خور ابها بنام بات خور ابشانه را از جهت و اهمیت لوگر و یکی آن با اختصار صحبت میکنم.

تاجانیکه بر همان هویدا میباشد کلمه بات بمعنی جایی و خور اب یا (خور) بمعنی خور اب کردن را گویند و این زآن سبب نامور یکه مردم میگویند بات خور اب نامیده شده که شاهان در قدیم از کند هاروغز نه جا نم کابل حرکت میکردند محل آخرین رهایی و آسایش را در ولایت لوگر خالی از اهمیت نمیدانستند و همچنان بر ای سرو سامان دادن لشکر - پان و تجدید اعاشه و اباته اردوی خویش و تکمیل سواد و لوازم خوراکی و پوشاک و تدای سر بزمان نزد طبیبان حاذقه آنجا و تنظیم و تدارک و ترتیب دادن تجهیزات عسکری و اثر ادسواره و پیاده نظام خویش و غیره هر یک از این بات خوابها (بات خور) ها را بهترین و مناسبتترین محل میدانستند.

در اینجا آنچه بیشتر شهرت دارد سیر و حرکت امپراطور غزنه است و انگاه که جانب کابل حرکت میکرد و یا اینکه جهت باز دید از قلمرو مفتوحه بز رگ امپراطوری افغانستان از هند

دیدن مینمود همیش بات خور اب شانه را جهت استراحت ترجیح میداد و قرار یکه گشته شد جهت تجدید نیرو و ترتیب و تنظیم لشکر پان و غیره مبرر - داخستوا این بات خور اب را از آن سبب زیادتر خوش داشت که دارای آب و هوای خوب و سردمان شریف و نجیب و مهمان نو از بود وجه تسمیه دیگر بات خوری یا بات خویا خواب شانه آنست که سیدها رتا گوا تا ما بودا (اگر چه از نظر تاریخی پسودا به افغانستان نیامده اما از نظر لوگر و یکی روایاتی که درین مورد معمول است بودا این محل را زیبا دانسته و برای استراحت به آن اهمیت قایل بوده است. و آنگاه که بودا در جوار چشمه بات خور ابشانه، موهای سر خود را شانه نمود و او از دستش رهاسی شود، و در چشمه می افتد و شانه بسراز چند دور زدن در آن چشمه غرق و ناپدید می گردد. گر چه پیروان بودا نهایت سعی و کوشش را بخرج میدهند مگر زحمات آنها بی اثر مانده و مسامی شان بجائی نمی رسد و شانه در گرداب چشمه مسیر خود را در لابه لای آبهای خروشان در پیش گرفته در عمق چشمه پائین رفته و آهسته آهسته از نظر هانا پدید میشود که این قصه

خشو

اصطلاح خشو در اکثر مناطقی کشور مابکار برده می شود، بدین مفهوم که «خشو» هم به «مادرزن» و هم به «مادر سرد» اطلاق می شود. اما ایرانی ها برای این کلمه اصطلاح دیگری دارند یعنی به خشو «مادرزن» می گویند پس اصطلاح افغانی مسا جامعتر یا دربرگیرنده تر است.

خشونه تنها در جامعه ما، بلکه در سراسر جهان باعث جار و جنجال های عده فامیلی گردیده است. باید متذکر شد که تمام خشوها بد نیستند. خشو های هست که از مادر عروس یا داماد در قسمت محبت همکاری و انسانیت عقب نمی مانند.

علت اینکه عروس یا داماد تا آخر با خشو روابط چندان حسنه نمی داشته باشد یکی دو تا نیست اما بزرگترین علت زیستن آنها در یک خانه شمرده می شود.

مادر فطر تابه پسر خود بسیار علاقمند است. وقتی ملاحظه میکند زن دیگری او را تصاحب مینماید (ولو که خودش آنرا خواستگاری

تاختی بر رو حیه اطفال معصوم نیز اثر بد میگذارد. از همین سبب که دختران پسر هائی را ترجیح میدهند که نه مادر داشته باشند و نه خواهر.

«ننو» خواهر شوهر را «ننو» می گویند و در بعضی موارد اگر خشو، خشوگری نکند، ننو کوفت اوراسی کشد. به عباره دیگر ننوئی که برادر خود را بسیار دوست داشته باشد با زن او از عین رویه خشو رانده کار میگیرد.

لذا این ضرب المثل در مورد زنی که نه خشو دارونه ننو خیلی صادق است که «نه خشو دارم نه ننو، میزنم تر نه ننو».

کلمه «تر نه ننو» شاید برای فاقیه آمده باشد یا اینکه به مفهوم عرش و نوش و بیخیالی بکار رود.

از ضرب المثل هائی که در باره خشو در فولکلور پرو و آن متداول می باشد اینهاست:

«خشو که از در در آمده... عروس د میل بر آمد»

کرده باشد) رگ حسادتش به توری آید و به اصطلاح با او «برسیدارد» و اگر شوهر از خانم جانبداری نماید و زور خشو به عروس نرسد، لاقلا گاه و بیگاه باز بان به او نیش میزند و میگوید بهانه های مختلف او را بگیر شوهر بد دهد یا باه داخله های بیجا خانی او را تنگ کند در حالیکه خشو در حر است خانه، اجرای پاره ای از کارها و هوشداری اطفال نفسی ارزنده ای دارد، عروس روزها آرزو میکند تمام بار عالم به گردن خودش بیفتد ولی از شر این «پیر زن کر کری» نجات یابد. اگر عروس با این آرزو شب به بستر می رود، شوهرش روز هادربین دوسنگ آرد است زیرا اگر طرفداری زن را بکنند مادرش آزرده می شود و میگوید «شیر سپیدم را هلاک نمیکنم» و اگر جانب مادر را بگیرد، در شر زن میماند و او هم کاسه را به کوزه زده خلق شوهر را تنگ و عرش را منقص میسازد.

پس به این حساب نه تنها زن و شوهر هم اوقات تلخ می باشد و این اوقات

«خدا عذر و خشو نکتہ و خالہ رہ مانیلر»
 برای توضیح بیکه عده باید عرض کنم که «دسبل» یا «دنبل» دانه سر بسته ای است که در اکثر موارد در سرین می براید و بعدی ناراحت کننده می باشد که انسان مجبور می شود به بیکه پهلو بخوابد. بعضی اوقات مخصوصاً در مورد مردان درز هر قول یا بغل هم می براید و در قدیم برای علاج آنرا نشتر می زدند تا چرک آن خارج شده در دشت آرام میگردد.
 مفهوم این ضرب المثل آن است که چون عروس خشو را دوست ندارد و نمی خواهد بخانه اش باگذارد هنگام ورود او تمارض کرده از جا بلند نمیشود و حتی ناله را سرمیدهد تا وی هر چه زودتر از آنجا برود.
 توضیح در باره ضرب المثل دیگر این است که عده پاننوی مادر عروس طبعاً بازن برادر نظر به محاسباتی که داشته و رابطه نیکه برقرار نکرده و از این سبب وقت دختر او را برای پسر شرمی گیرد، با او روی همین

سوابق رویه بد میکنند.
 خاله چرا زمانی که ما ایندو (مادر اندر) می شود با عروس که خواهر زاده اش می باشد رویه بد میکنند؟
 در اکثر موارد دیده شده وقتی خواهر کلان شو هر میکند، مادر بیکه خواهر خود را در آمدتی یا نگاهگاه بکند او می فرستد. چون خواهر کوچک، بعضی اوقات به اشتباهاتی می شود یا خرابی هائی از او سر میزند مانند شکستن ظروف چینی و امثال آن، خواهر بزرگ، بالای او نق و لقی میکند.
 این کوئت در دل خواهر کوچک میباشد تا اینکه خواهر شرمی میبرد و او جایش را بگیرد و این کوئت را از او لادش می کشد.
 در سالهای اخیر در پروان دو تصنیف عامیانه یا خاکی درباره خشو شایع شده که طبعاً شاعر یا مصنف آن مثل شاعر چا ربیتی ها و لندی ها معلوم نیست.
 یکی از این تصانیف موسوم است به «خشو بگفت با منو» در پروان

بجای عروس کامه «منو» را بکار می برند. عنوان تصنیف دیگری بیت «خشویم» است.
 سلام داده به خیزم دم رویت کتی شلاق زده در بر رویم
 مه که کامی چینم بهر خشویم کتی داس میز نه در بر رویم
 مه که خمیر میکنم بهر خشویم کتی (۲) ز غاله میز نه در بر رویم
 الاخشو بشی (۳) بالای تندور مه آتش میکنم چشمت شوه کور
 آگه از خاطر بچیت نباشد دهرت سیز نم کی سیخ تندور
 آگه خشو سوزره بلد بچینه چشمکایش کور شوه ر اهره نه بچینه
 * * *
 بچی شازادیمه گرات
 بچچی (م) سر بستیمه گرات
 طبعاً بیت اخیر در جواب تمام اعتراضات عروس از طرف خشو بیان شده که بسیار پر معنی هم می باشد.

- (۱) - دزدی
- (۲) - با یا به اصطلاح دری کابلی «کتی»
- (۳) - بنشین
- (م) - بچچه «بچه سر بسته» یعنی بکر یا دست نخورده.

یکبار بستی ملنک و دوبار بستی ملنک آخر بستی ملنک

بود، نبود در زمانه های قدیم مردی بود که در تنبلی و تیار خوری جو ره نداشت و بیچاره زنش کار میکرد و جان میکند تا مزدی بدست می آورد و همه را شوهرش مصرف میکرد و شوهر هم کسبی و کاری به جز تنبلی و تیار خوری نداشت.

روزی از روزها زن این مرد که میخواست بشت کار و غریبی برود همینکه ازدروازه حویلی خود خارج شد. دفعتاً زن همسایه خویش را دید که بالوازم پر زرق و برق به طرفی روان است، زن تعجب کرده و از زن همسایه پرسید: سخوار کج جان با من ظرفها و کالاها کجا میروی؟

زن همسایه برایش گفت: به حمام میروم و آنجا همه زنهای محله می آیند و سروجان خود را میشویم و ضمناً همدیگر را ملاقات نموده مدتی در دلدل سینمائیم. زن از گفتار زن همسایه خیلی دلش

بدر دآمد. و فوراً به خانه خویش برگشته با قهر و غضب زیاد نزد شوهر خویش رفته گفت:

— ای مرد که تنبل و بیکاره بر خیز و برو بشت یک کار و غریبی تا چه وقت من کار کنم که تو مفت به خوری زود بر خیز به بازار کاری پیدا کن و پولی بیاور که من برای خود ظروف حمام بگیرم. به از زن همسایه چه کم هستم اگر تا فردا همه اشیای که خواستم نیاوری باز دوباره به این خانه بیاگذاری. مرد حیران و پریشان بود که چه کند و چگونه پول بدست بیاورد. زیرا هیچ کاری از دستش ساخته نبود و به هیچ کاری آشنائی نداشت. دفعتاً فکری به خیالش خطور کرد که بیا فال دیدن را پیشه کن. همان بود که رخ بطرف بازار کرد و در گنج رهروی نشست. و یک تخته چوب را با یک کتاب فالبینی و پارچه سنگ با خود گرفت. و چند ساعتی نشسته بود که مردی از دور آمده و نزد

فال بین نشست و برایش گفت: — که نگین الماس من گمشده و اگر گفتی که در کجا گمشده و برایم پیدا کردی پول زیادی بنام شریینی به تو خواهم داد.

فال بین تقابلی برایش کرد گفت: — که فر دایا برایت حتماً می گویم که الماس در کجا گم شده است. مرد فال بین تا شام همان جا نشست و شام جگر خون رو انده خانه شد و جریان را برایش خانم خود قصه کرد و خانمش او را دلبری داده گفت:

سخم نظور من را محل را به تو نشان خواهم داد تا فر دایا خدا مهر بان است صبح که شد خانمش برایش گفت: که برو به او گو — ای برادر بر و از بازار چند روپیه سنا (هلبله سیاه) بخر و بخور و بزیر جو بتریکه در صحن حویلیت است جای خواب خود را بگذار و استراحت کن.

مرد فوراً به گفتار مرد فال بین عمل کرده بعد از ساعت ها که گذشت هیچ

کدام نتیجه بدستش نیامد جز اینکه خودش به تکلیف بود زیرا رفتن و آمدنش به صحرای گشت بسیار زیاد اورا آزار میداد. و بعد از اینکه چندین مرتبه رفت و آمد و تقریباً از حال رفت به حالت ضعف و عصبانی به روی بستر خود افتاد و چشمانش دفعتاً به سقف چو پتره افتاده ناگهان دید که در داخل اشیا نه گنجشکی شیشه میدرخشد. از جابر خواست و خوب که متوجه شد دید که نگینه الماس انگشترش است و مرد فوق العاده خوشحال شد و همه اعضای فامیل خویش را صدا کرد و برای همه شان خبر خوش داد و ازین واقعه دو باره جان گرفته و بطرف بازار روانه شد و پول زیادی به قسم شریعی گویا برای مرد فال بین داد. مرد فال بین ازین واقعه ناگهانی خیلی ها خوشحال شد و دو ان، دو ان به طرف خانه آمد و قصه را سر تا پا برای خانمش گفت. و خانمش ازین که چاره سنجیده خیلی ها خبرمند بود و فوراً پول هارا را گرفته بطرف بازار روانه شده و لوازم حمام را خرید و فردا به حمام رفت.

مرد فال بین ازین کار بی زحمت خیلی ناراضی شده و باز هم در پی فال بینی برآمد و مثل گذشته در پهلوی راه عام بن نشست تا آنکه يك روز دو روز گذشت که باز مردی آمده گفت:

— که ای مرد فال بین خرم کم شده بگو که در کجاست، پیدایم شود یا نه؟ فال بین برایش گفت:

چرا نه پیدایم شود بشرطی که به گفتار من عمل کنی.

مرد گفت:

به چشم هر چه بگوئی به آن عمل میکنم.

فال بین باز مقداری هلیله سیاه را به مرد داد و گفت:

— آن هلیله را بخور که این هلیله تاثیر دار دوامروز خرتو را بید خواهد کرد انوقت شریعی سرا بده.

مرد بعد از شنیدن حرف های مرد فال بین هلیله سیاه را خورده برآه خود رفت چند قدمی نرفته بود که فوراً برآه برای رفع قضای حاجت به خرا به رفت چون هلیله سیاه را خورده مجبور روی شد که بعد از هر چند قدمی به خرا به برود دقیقه آرام نداشت تا بیرون از شهر به خرا به رسید وقتی داخل خرا به شد چشمش به خری افتاده خوب دقت کرد دید که خر خودش بود. خیلی خوشحال شد. فوراً خر را گرفته بطرف شهر روان شد و نزد فال بین آمده و مقداری پول برایش داد. بعد از مدتی او از شهرت مرد فال بین چنان بالا گرفت که همه شهر راجع به دانستگی و فهمیدگی اش حرف می زدند. تا اینکه به گوش حکمران وقت رسید. و حکمران خود فکر کرد که مردی به این

فهمیدگی و دانائی حیف است که در گنج سر کی بنشیند و امر کرد که او در بار من باشد. چاکران فوراً رفتند و مرد فال بین را بحضور حکمران آوردند حکمران او را عزت بسیار کرد و به دربار نشانده.

روزی از روزها پادشاه به شهری دیگری میخواست حمله کند و او از جنگ در تمام شهر پیچید مردم شهر همه ترسیدند و حکمران هم خیلی ها تشویش داشت در پی چال و نیرنگی بود که چگونه موفق و پیروز شود همان بود که فال بین را نزد خود خواست و برایش گفت:

— ای مرد تو که اینقدر از دانائی و هوشیاریت حرف می زنی به چه روز بدر دمایم خوری زو دتد بیری یا اندیش و ساریاری کن.

فال بین هیچ چیزی نمی دانست از ترس می لرزید نمی فهمید که چه کند تا ششش باز نشود. بالاخره برای آخرین بار باز هم نسخه هلیله سیاه را نوش و به همه شهر داد و گفت: فوراً بدستور من عمل کنند و همه از پیر و جوان اطفال و زنان نزدیکه های عصر از دو مثقال الی ده مثقال هلیله بخورند. همان بود که بعد از لحظه چندی معده های همه به تلاطم افتاد و هر کسی میخواست که خود را از و دتر به مستراح برسانند چون همه مردم شهر هلیله سیاه خورده بودند و برای

رفع حاجت بهر طرفی می د ویدند
چون هو اتار يك شد همه با خود مشعلی
می گرفتند دشمنان که به نزدیکی
شهر رسیده بودند چنان فرار را برقرار
تر جمیع دادند و قتی که حکمران از این
شکست دشمنان خبر شد و فهمید که
خطر رفع شده فوراً فال بین رانزد
خود خواست و بعد از احترام زیاد
به صدر در بار جایش داد.

روزی حکمران به مناسبت پیر و زی
و نجات خویش از دشمنان ضیافتی بر
پا کرد و همه اهل دربار را دعوت نموده
و فال بین را از همه بالاتر نزدیک
خود جاداد و در عین خنده و خوش
طبعی مدعوین از بهلوی حکمران دور
از چشم فالبین مایخی جستی زدو
حکمران فوراً آن را گرفته در دست
خود پنهان کرد و روی خود بطرف
فالبین نمود و گفت:

سیدانی در دست من چیست؟

همان بود که لرزه بر اندام به چاره افتاد
حیرت از سرش پرید در دل گفت افسوس
که مرغ سعادت پرواز کرد و بدبختی
دو باره بمن روی آورد. بالاخر ه ناچار
رخ بطرف حکمران کرده گفت: من
چه دانم که در دست شما چیست و فقط
به هلیله سیاه آشنائی دارم و نه به غیب
گوئی، حکمران گفت:

تو از همه نزد من داناتر هستی و در
صدر همه می نشینی باید حتماً بگوئی که در
دست من چیست؟ مرد فال بین

غرق در افکار شد که حالامشت من باز
گردید و بدام می افتم به اضطراب
و سرا سیمگی که حکمران هر لحظه
باقهر و غضب تهدیدش می کرد و اصرار
می داشت که راست بگوید دست من چیست،
مرد فالبین که فوق العاده ترسیده
بود یکبار با عجله گفت: یکبار جستی مایخک
دو بار جستی مایخک آخر بدستی مایخک.
حکمران وقتی دست خود را باز کرد
مایخک جستی زدو رفت و همه در باریان
به حیرت ماندند که چگونه این مرد
از مشت پوشیده با خبر بود. خلاصه
لحظه بعد همه اعضای دربار سرخص شدند
و مرد فال بین هم بخانه خود رفت.
در راه با خود فکر کرد که تا کی چال
و نیرنگ، وقتی خواهد رسید که حقیقتاً
مشت من باز و نادانی من آشکار گردد و
در میان مردم و در باریان شرمسار
گردم.

فال بین چالی متعجبید که خود را به دیوانگی
بزند تا او را حکمران از خود بربانند.

فردا که حکمران او را احضار کرد
او چون دیوانه ای رفتار نموده هر
کسی را می زد و از خود می رانند.
حکمران امر کرد که او را فوراً به حمام
برده خوب شستشو بدهند. مردی که
خود را به دیوانگی زده هر کس که
نزدیکش می آمد، آنان را با مشت و لگد از
خود می رانند. حکمران این عمل
مرد فالبین را دیده چون خود حکمران
به او احترام و اعتماد زیاد داشت خودش
به حمام داخل شد و به شستشوی مرد
شروع کرد اما فالبین تصمیم گرفت
به هر ترتیبی که می شود بماند خود را
نجات بدهد زیرا می ترسید که شمش
آخر باز می کرد همان بود که به دیوانگی
ادامه داده و حکمران را با خود دیگر جا
از حمام بیرون انداخت در همین وقت دفعه
سقف حمام چیده شد و حکمران و سردار و سرگ
حتمی نجات یافتند. چون فال بین حکمران
را از سرگ نجات داده بود حکمران امر
نمود که فال بین بعد از من حکمران شهر شود.



ضرب المثل

پښتو متلو نه

له بیکاره خدای بیزاره .
غل په غره کی نه خائیری .
آسو نو نعلو نه و هل چو نگېبو هم پښی
پورته کری .
اور ته خپل او پردی یودی .
تسه لاسه ته سی دېمن ئی .
مار خوړلی له رسی هم ویری .

اوز بیکی ضرب المثلر

مهمان ایشیکدن رزقی تیشیکدن .
مهمان از در وارد میشو د - رزقش از
کلکین سی آید .

یخشی بیلن یو رسنگ بتر سن مرادگه ،
یمان بیلن یو رسنگ قاله سن او یا تگه .
با آدم خو ب بنشینن به مقصد میر سی
و با آدم بد بنشینن شرمنده میشوی .

ایتگن جایگه ایر ینمه ایتمه گن جایگه
کو رونمه .

جاییکه ترا خبر کرده باشندی خو صله کی
مکن و بجا بیکه ترا خبر نکرده باشندی
خود را نشان مده .

الو نی قوزغه سنگ او چه دی - همسایه
نی قوزغه سنگ کو چه دی .
آتش را شور دادی گل میشو د - با همسایه
بد معامله کی کر دی کوچ می کند .

ضرب المثل دری

بی خانه ر اصل خانه دارر ایکنه خانه .
از خو یش کده همسایه پیش ام .
سنگ در جای خود سنگین ام .
دیوانه در کار خود دهنو شیار ام .
مهمان ، مهمانه خوش ندارد صاحب خانه
هر دو پشه .
دزد ام میگه دزد ، صاحب خانه
میگه دزد .

های خلق

ضرب المثل بلوچی

راستین ابراشه زا گاسوج بکن .
شهو تی دستان بدی شهو تی پادان بجی .
شه صد جزا بین شارا یکه ابا دین
شاری جوان انت .
کوه هر چون که بر ز برت سری راه انت .

ترجمه

سخن حق را از دلفل بپرس .
از دست های خو دیده از باهای خو دبدو .
از صد شهر و بران یک شهر آ باد
بهرتر است .
کوه هر قدر بلند باشد سر خو دراه دارد .

کهاوت

سج کابول بهالاجهو طے کاسون کالا .
راست گو بنام نیک باد میگردد دروغ
گور ویش سیاه میشود .

نارهی گابھانس نا بجگی بانسوری .
و قتیکه نی نیست تو له هم کسی
زده نمی تواند .

نیکی کر در یا مین دال .
نیکی کن در در یا بی انداز .

تر کمنی ضرب المثلر

ایشله مسنگه نا نینگه بولمز ، بقاسی
بملی دو نینگه بولمز ، معره کده سانینگه
بولمز .
ایل دوق بو لسه سنده دوق .
بیر اوقانه بیر دوقا نه .
بو گونکی اتجگینگی ارتا غو بیه .
بیکاردن همه بیزار .

ترجمه

کسار نکنی نان نداری ، چپس
بهندراهم نخو اهی داشت ، حتی در
مجلس هم اهمیتی نداری .
خلق سیر کرد دتو سیر خواهی شد .
به تحصیل و با زندگی باید اهمیت داد
کار امروز را بفر د انگذار .
از شخص بیکار همه بیزار اند .

سپند

درین او اخر تحقیقات مشرد استه داری راجع به ساختمان و مرکبات کیمیاوی در تخم این نبات انجام شده است و در نتیجه معلوم گردیده که تخم این نبات دارای يك تعداد الكلوئید هاسانند (HARMALINE) و (HARMANE) و غیره میباشند که این الكلوئیدها خاصیت HALLUCINOGENE تهییج و تحریک او را داری است در سال های (۱۹۶۰) محققین ثابت نموده اند که عصاره های تخم های سپند بالای حیوانات خون سرد تا تیرسو دارد و انرا در قراء و محلات برای رفع کرم های پرا زیت رود حیوانات استعمال می نمایند از نقطه نظر سوسیو کلتوری مردم عام از سالیان خیلی قدیم با این سوابق نبات را به حیث يك نبات مجده می شناسند و به همین منظور در اجتماع نقش زیاده دارد مردم استفاده این نبات را در بسیاری موارد يك شگون نیک گرفته و سپندر ادع کنند ذهاب های می دانند در مراسم مرده داری زما نیکه مرده دفن شود مردم (سردان) از جنازه بهاز گشتند در دهن درواز مرده دار کسه

فاتحه اخر را میخوانند يك منقل سپند گذاشته میشود بعد از اینکه سلا قران مجید را تلاوت کرد بعد آ مردم از دور منقل سپند گذشته باچه بطلون باتنیان خود را میستکانند مردم را عقیده بر این است که سلايك با ایشان همراه است و تکاندادن با چه بطلون باتنیان آنها را مرخص می نماید و همچنان میگویند که سایه مرده با لای شان نیفتد و تاثیر بد نکند. سپند اصطلاح خاصیت نظر بند اردچنا نچه اگر یک طفل بسیا رزبیا و دوست داشتنی باشد او را سپند میکنند تا نظر نشود بدین امانا این عبارات را با لای او خوانده يك مقد ار سپند - راد را آتش انداخته دو دس میکنند:

سپند لایند

بدن حق شاه نقشید

چشم خویش بداندیش

بسوزد با آتش تیز

سپندانه دانه

چشم از خود و بیگانه

باید یاد آو رشویم که سپند کردن

و از بلاد دور نگهداشتن تنها برای

اطفال نیست بلکه بزرگان را هم

سپند میکند چنانچه اگر مسافر از راه

دور برسد ان راهم سپند میکنند تا مردم او را نظر نکند که چقد راه را رفته و آمده است.

در قدیم يك عده زیاد به سپند گری مشغول بوده و ازین راه زندگی می نمودند حتی (۹۰) فیصد این سپندگرا ها را اطفال خورد سال تشکیل میدادند فعلا تعداد این سپندگرا نظر به تغییر نسبی شرایط زندگی و مشاغل دیگر و انکشاف و رسوخ با زهم نسبی تکنالوژی معاصر مخصوص در شهرها - منجمله شهر کابل کم گردیده است.

باید متذکر شد که استفاده سپند (از ۸۰۰-۹۰۰) سال پیشتر است. دو سپند دانی زبیا یکه مربوط دوره اسلامی و هنرا سلا می بوده و از قرن های بین ده و دوازده می باشد در کلکسیون هنر اسلامی موزیم ملی کابل موجود بوده که بیا نگرا این موضوع است. امکان دارد در کتاب های طب عامیانه قدیم راجع به خصوصیت و طرز استعمال سپند مطالب نگاشته شده باشد اما تا ریخچه ان که چه وقت و در کدام محل مورد استفاده قرار گرفته معلوم نیست باید متذکر شد که چون فرهنگ همه محلات و شهرها از نظر عقاید متفاوت است استفاده از سپند نیز تفاوتها را عقاید فرق می کند.

گزارش درباره کار و دور نمای بخش کلتور

وزارت اطلاعات و کلتور

نخست: بخش کلتور

مسئولان کلتور و پروژه های کلتوری با فهم این که جمهوری دموکراتیک افغانستان تغییرات بنیادی و اساسی را در بخش فرهنگ افغانستان روا خواهد داشت و تاثیرات ژرف اقتصادی بر مسایل رو بنایی از جمله فرهنگ کشور تأثیری به سزاوار خواهد کرد از همان آغاز بر آن شدند تا با شیوه دموکراتیک و مترقی و همه جانبه با اصل های فرهنگ بر خورد نمایند.

در ساحه همبستگی های فرهنگ با کشورهای دیگر به ویژه با کشورهای برادر این قرارداد های کلتوری را پس از بررسی همه جانبه و کاهش و افزایش طرح های آن با مفاهیم جانب مقابل نشانی کرده و صحنه گذاشته اند و قسماً امضا شده است.

۱ - موافقت نامه کلتوری میان افغانستان و اتحاد شوروی با قبول تمام مواد پیشنهادی طرح نخستین که در شرایط ننگین گذشته بیست و هشت ماده آن که به سود فرهنگ ما بود حذف شده بود.

افزایش مواد نمر بخش و مفید دیگری نیز علاوه از مواد پیشنهاد

شده گنجانیده شد که از یکسو در تحکیم روابط کلتوری هر دو کشور هر چه بیشتر خواهد افزود و از سوی دیگر در رشد و توسعه اطلاعات فرهنگی و گسترش تجارب مسئولان کلتوری سودمند خواهند بود.

۲ - موافقت نامه کلتوری بین جمهوری دموکراتیک افغانستان و چکسلواکیا بر مبنای نیازمندی های جامعه فرهنگی پس از انقلاب ثورو افزودن دو باره مواد حذف شده و ثایق.

۳ - موافقت نامه کلتوری میان افغانستان و بلغار با قبول کلیه خطوط مسوده بلغاریه به اضافه پیشنهاد های تازه در طریق رشد فرهنگ کشور و پیوندها هر چه بیشتر مناسبات مملکتین.

۴ - موافقت نامه کلتوری میان افغانستان و پولند و مغلستان با پذیرش طرح پیشنهاد کشور پولند که در شرایط گذشته قرار بود کاهش های ظلمانه و ضد فرهنگی در آن صورت گیرد.

۵ - موافقت نامه ثی میان جمهوری دموکراتیک افغانستان و لهیما

در ساحه لکاور و ادب:

قبلا مدیریت کوچک و را کدی بنام فولکلور و ادب وجود داشت و وزارت اطلاعات کلتور با توجه به اهداف دولت جمهوری و با توجه به ماده ۲۱ خطی و اساسی وظایف انقلابی اداره فعال و وسیع و انکشافی به نام (دخلی فرهنگ آبریت) به وجود آمد که شعبات زیر را داراست.

۱ - مدیریت فرهنگ خلق پستون.

۲ - مدیریت فرهنگ خلق دری زبان

۳ - مدیریت فرهنگ خلق ازبیک

و تر کمن

۴ - مدیریت فرهنگ خلق نورستانی

پشه یی و اردو زبان و بلوچی

۵ - مدیریت موسیقی و رقصهای محلی.

۶ - مدیریت مجله فرهنگ خلق.

۷ - کتابخانه و ارشیف فرهنگ خلق.

این مدیریتهای وظیفه دارند تا وقتاً وقتاً به ولایات افغانستان سفر کرده و مواد لازم را در زمینه فرهنگ خلق اعم از مراسم سوگواری، عروضی های سنتی، ادبیات محلی و غیره گردآوری و پس از سره نمودن در مجله فرهنگ خلق یا به صورت جداگانه چاپ و نشر کنند.

در ساحة موزيمها:

در ساحة موزيمها تا کنون این کار
ها به عمل آمده است.

الف «عقد یکم قرار داد مفید و ثمر
بخش میان موزیم افغانستان و موزیم
های اتحاد شوروی در حضور معاون
ریاست موزیمهای ماسکو بتاريخ ۱۹
سرطان».

بول عواید موزیم کابل از تاریخ
۷-۳-۵۷ الی تاریخ ۱۱-۹-۵۷
قرار ذیل میباشد:

بول عواید موزیم کابل از تاریخ
۷ سرطان الی ۳-۶-۵۷
الف: از در که تکت ادخال و بست

کارت مبلغ (۹۵۳۲۰) افغانی

ب: از در که عواید حق الو یزه
اشیاء غیر انتیکه مبلغ (۳۳۳۱۹) افغانی
مجموعاً (۱۳۹۷۳۹) افغانی
۲ بول عواید تکت ادخال از
تاریخ اول میزان الی ۱۱-۹-۵۷
مبلغ (۱۰۹۸۰۰) افغانی

ب: از در که عواید بول حق الو یزه
اشیاء غیر انتیکه مبلغ (۱۰۵۱۳۰) افغانی

جمله شد عواید از تاریخ ۷ سرطان
الی تاریخ ۱۱/۹/۱۳۵۷ جمعاً
مبلغ (۳۳۲۸۶۹) افغانی.

موزیم هنری افغانستان ساخته شد:
برای موزیم هنر آثار ری گرد
آورده شده است که تا در آینده نزدیک

برای معرفی افزار و شیوه های تولید
مناسبت های اجتماعی صنایع (دستی)
هنر های کاشی سازی کلالی بافت
دوخت) و غیره باشد.

۴- موزیم و سالیط:

بدین منظور کوششهای فراوانی
به عمل آمده است. در دو ماه گذشته
برای گشایش موزیم ننگرهار گام
های برداشته شد خانه ای بدین منظور
به دسترس اعضای موزیم ننگرهار
قرار گرفت که همین کنون هیأتی برای
تفکیک آثار سراج العمارت و گسیل
آنها برای موزیم جدید تشکیل ننگرهار
دست در کار اند و عنقریب موزیم
ننگرهار افتتاح خواهد شد.

در ساحة کتابخانه ها:

در ساحة کتابخانه های عامه کوشش
شده است تا نخست کتابخانه هاتمام
روز گشاده باشد تا در تمام
ولایات خلق با مواد کشور از کتب
مفید و سودمند استفاده نمایند در
زمینه کار کتابخانه ها این دو فیصله
نیز تا کنون بعمل آمده است:

۱- کلب جوانان که سازمانی وابسته
به کتابخانه های عامه بوده است
چون نمیتوانست مصدر هیچ گونه
خدمتی شود دستحل گردید. تا ضمن کوششهای
این سازمان تدخلی در کار سازمان
دموکراتیک جوانان به شمار نرود.

تجویز گرفته شد که بزودی مجله بنام
کتاب از مجرای کتابخانه های عامه
چاپ و نشر گردد. نظر به تجویز دولت جمهوری
دموکراتیک افغانستان سیمینار
بین المللی مطالعات کوشانی بتاریخ
۲۳ عقرب با پیام داهیانره بربرخردمند
خلق در هوتل انترکانتی ننتال
گشایش یافت و این سیمینار مدت یک
هفته دوام کرد و درین سیمینار از
سیزده کشور دعوت بعمل آمده بود
تا همراه با دانشندان کشور در
جلسات سیمینار اشتراک ورزند و
کتب ذیل به مناسبت سیمینار از طرف
سریت کوشانی در مطبعه دولتی
به طبع رسید:

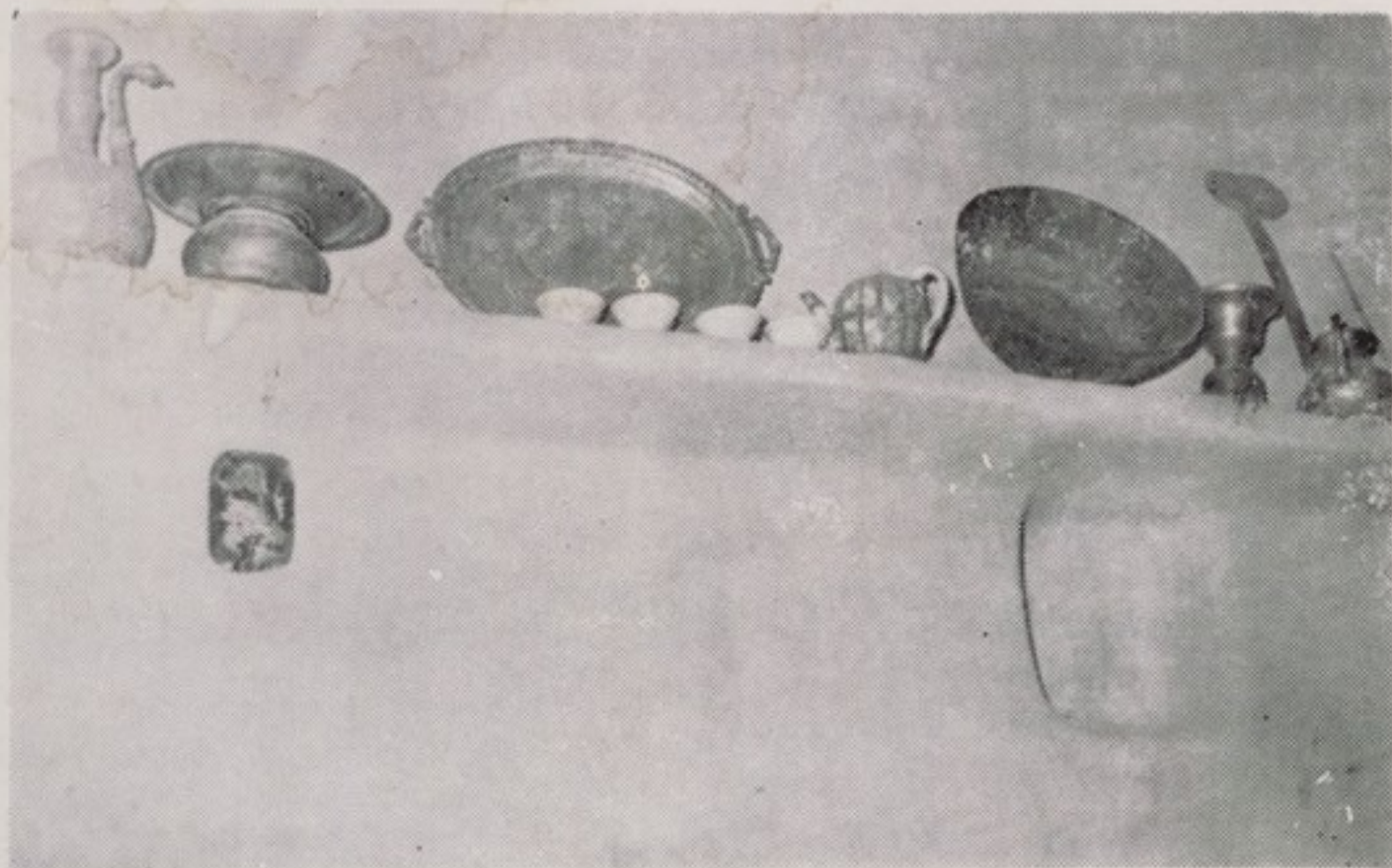
- ۱- چاپ تقویم کوشانی با اعلام و
سبب لهای دولت جدید و انقلابی.
- ۲- چاپ افغانستان بعد از اسلام تألیف
حبیبی طبع گردید. (در دو جلد).
- ۳- چاپ بخشی از مقالات سیمینار دو شنبه
- ۴- چاپ کتاب نگاهی به تاریخ کابل

شاهیان

- ۵- چاپ کتاب هند تحت تسلط کوشانی
ها.
- ۶- چاپ مجله تحت عنوان مطالعات
کوشانی.
- ۷- چاپ کتاب تاریخ صنایع افغانستان
- ۸- چاپ کتاب جریده بلخ
- ۹- چاپ کتاب سیمینار آثار چاپی
پشتو.
- ۱۰- چاپ پنجم نسخه پوستر
به مناسبت سیمینار کوشانی.

راد سرد بزرگ تاریخ

نورمحمد تره‌کی منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدر اعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان، در کلبه‌یی تولد شدند، از وسایل نهایت سادگی استفاده نمودند اما هیچگاه از فکر خاق وطن عزیز غافل نگشتند. سرانجام بار هنمایی های مد برانه‌شان تاریخ کشور محبوب ما را به نفع صلاح، دموکراسی، و ترقی اجتماعی تغییر دادند.



نمایی از داخل یکی از اتاقهای منزل آبايي رهبر محبوب خلق افغانستان، نورمحمد تره‌کی در سور کلی ولسوالی ناوه .
در عکس از چپ بر است : آفتابه و لگن ، پتنوس ، چارعدد پياله ، چاینگ پتريه يسي، کاسه چوري، پايه چراغ، فاشق چوري و آفتابه
خورد، دبدبه مرشود .

FARHNG - E - KHALQ

BI-MONTHLY JOURNAL OF THE MINISTRY OF
INFORMATION AND CULTURE,
DEPARTMENT OF CULTURE AND CULTURAL
PROJECTS

EDITOR:
AZIM LEMAR

ADDRESS:
MINISTRY OF INFORMATION AND CULTURE

KABUL, AFGHANISTAN

ANNUAL SUBSCRIPTION (FOREIGN COUNTRIES):

SIX U.S. DOLLARS
(POSTAGE INCLUDED)

TEL: 20415
VOLUME: I
NO: I
December—1978

قیمت یک شماره ۱۰ - افغانی